

شماره ۱۲ - خرداد و تیرماه ۱۳۹۳

www.masterelia.org

نشریه الکترونیک

سایت معرفی

استاد ایلیا «میه»

زندگی انسان به نگاه خداست

آینده را نه با پاهایت، بلکه با چشمانت طی کن

بازگشت به خدا

ارتباط مؤثر یا بی‌ثمر؟

یک (نگاهی ژرف‌تر)

آشنایی با آموزش‌های تفکر متعالی

فهرست مطالب:

- * زندگی انسان به نگاه خداست ۳
- * نشانه‌های حقیقی مزب خدا ۱۴
- * آینده را نه با پاهایت، بلکه با چشمانت طی کن ۷
- * بازگشت به خدا (گفت و شنودی با ایلیا «میم» راه‌الله) قسمت اول ۱۲
- * ارتباط مؤثر یا بی‌ثمر؟ ۱۶
- * عصاره نورانی کلام ۲۱
- * یک (نگاهی ژرف‌تر) ۲۴
- * آشنایی با آموزش‌های تفکر متعالی ۲۷
- * سنت فواید آفرین‌ها ۳۰
- * تفکر الگویاب ۳۴
- * قربانی واژه‌ها نشوید ۳۸

زندگی انسان به نگاه خداست

با الهام از «لا اله الا الله»

(جلسه چهارم)

زندگی انسان به چیست؟ به تلاش او؟ اگر اینطور است چرا امروز و در تاریخ بشر بسیاری از تلاش‌گران پرکار به جایی نرسیدند اما بعضی با تلاشی اندک به نتایج بزرگ رسیدند؟ اگر به تلاش است چرا فقرا که بسیار بیشتر از اغنیا تلاش می‌کنند بسیار کمتر برخوردارند؟ می‌فرماید لیس للانسان الا ما سعی. اما این سعی آن تلاشی نیست که در مفهوم مصطلح مرسوم است... وقتی با «لا اله الا الله» نگاه کنی می‌بینی که زندگی انسان فقط به خواست خداست. سرنوشت انسان بنابر نظر خداست. تقدیر به نگاه خداست و نگاه اوست که رقم زنده تقدیر است. تلاش بی‌اثر است چه کم باشد چه بسیار، مگر این‌که نظر خدا با آن باشد تا توفیق حاصل شود. تلاش خوب است اما در مقابل خواست خداوند، هیچ است. پس حتی کار و تلاش را که بسیار بر آن تأکید شده حقیقی نشمارید که یگانه حقیقت خداست. لا اله. یعنی تلاش هم خدا نیست. تلاش هم کارساز نیست. سعی هم به تنهایی نمی‌تواند زندگی انسان را بسازد. لا اله، می‌گوید تلاش را به کار گیر اما به خدایی نگیر. لا اله می‌گوید زندگی انسان را پول نمی‌سازد و انسان هم با پول ساخته نمی‌شود بلکه سازنده زندگی انسان خداست.

لا اله، ما را به انکار ارزش فوق العاده‌ای که برای نظرات دیگران قائل هستیم دعوت می‌کند. دیگران هم مانند خود تو هستند و به همین راحتی ممکن است اشتباه کنند. چرا از قضاوت دیگران می‌ترسی؟

از قضاوت دیگران ترس. از این‌که از قضاوت دیگران بترسی، بترس. اگر هستی چه نیازی به رد و قبول دیگران داری و اگر نیستی این چه حماقتی است که دروغ‌های خودت را باور کنی. اگر محکوم‌شدنی هستی بدان که فی‌الحال محکومی و اگر حقیقت با تو است چه باکی از قضاوت بدبینانه دیگران داری. چه کسی می‌تواند حقیقت را به خیال خود محکوم کند و خود به واقع محکوم نشود. اگر همه تو را قبول کنند تو مثل همه می‌شوی. بیشتر انسان‌ها در تصرف تاریکی‌اند پس آن‌گاه وای بر تو. اگر کسی که خداوند محکومش کرده تو را به واقع تأیید کند تو خود از محکوم‌شدگان خداوند هستی.

زندگی تو را افکار مردم نمی‌سازد. لا اله. این خدای دروغین را، ترس از قضاوت مردم را انکار کن. تو چیزی نیستی که دیگران می‌گویند. تو همان هستی که خداوند می‌گوید. تو محصول نظر مردم نیستی، محصول نظر پروردگارت هستی. پس آن دروغ را رد کن و این حقیقت را بپذیر. لا اله. پدران و پیشینیان تو زندگی تو را نمی‌سازند. آن‌ها را مبنا قرار نده که اگر مبنا قرار گرفتند مردگان را در مرکز زندگی‌ات قرار داده‌ای و خانه‌ات را در قبرستان بنا کرده‌ای. خانه‌ات را بر گور استوار نکن. در نور بنا کن و بگذار با نور لا اله الا الله روشن شود. مردگان را کنار بگذار و خدای زندگان را دریاب. این است که همه چیز تو را تعیین می‌کند و همه زندگی تو را می‌سازد. حتی گذشته تو حرف آخر را نمی‌زند زیرا اول و آخر خداست و حرف اول و آخر را خدا می‌زند. انسان برآیند گذشته‌اش نیست. مگر ندیده‌اید که بسیاری، عمری را در بدی زندگی کرده‌اند و ناگهان دچار

تغییراتی بزرگ شده و به خوبی‌های تابناک روی آورده‌اند و از بزرگان شده‌اند یا کسانی که سال‌ها ظاهرآ به کارهای خوب مشغول بوده‌اند اما ناگهان در بدی غرق شده‌اند.

گذشته تعیین‌کننده است اما پیش از آن و بالاتر از آن نظر خداست. اگر خداوند بخواهد بدی انسان را پاک گرداند، اگر بخواهد توبه گناهکاری را بپذیرد و او را از پاکان قرار دهد، اگر خداوند بخواهد کسی را که در گذشته در تاریکی می‌زیسته به نور بیاورد، چه کسی می‌تواند مانع او شود؟

پس این‌ها را، تلاش را، گذشته را، خانواده‌ات را، گذشتگان و پدران و مادران و اجدادات را مبنا نگیر. مبنای حقیقی خداست. بقیه در جای خود مؤثرند اما در مقابل نظر خدا هیچ و پوچ‌اند.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) اثر ایلیا «میم»



نشانه‌های حقیقی حزب خدا



سخنی را می‌شنود و بهترین را می‌پذیرد و می‌رود. حزب الهی حقیقی آن نیست که صبح و شب مشغول خرج کردن خداوند است و کارش ریختن آبرو و بی‌اعتبار ساختن نام خداست. حزب الهی واقعی، آن کسی نیست که خالی از دانایی و معرفت است. او شعاری نمی‌دهد که از شعور آن تهی‌ست. فریادی نمی‌زند که از عملش خالی است. او خشک و شکننده نیست. نرم و انعطاف‌پذیر است. به آن چه می‌گوید عمل می‌کند. باطنش زیباتر از ظاهرش است. او عضو حزب الله‌ای است که بخشنده و مهربان است. پس به نام خداوند بخشنده و مهربان، می‌بخشد و محبت می‌کند و در میان مردم بخشنده‌ترین‌ها و مهربان‌ترین‌هاست. او عادل است و به نام عدالت رفتار می‌کند... بر نفس خود فرمانروایی می‌کند. اندیشه و کلام او عادلانه است زیرا خدای او، رهبر او، مولای او و آن که به او تسلیم است، به عدالت رفتار می‌کند. محمد(ص)، حزب‌الله بود. مسیح و موسی و ابراهیم و نوح و آدم حزب‌الله بودند...

حزب الله حزب خداست. حزبی که روح آن، مرکز آن و اساس آن خداوند است. حزب الله حزب صالحان است؛ حزب اصحاب خدا، یاران و خدمتگزاران خداوند... همه خدمتگزاران خداوند و عاشقان الهی، همه کسانی که خدا را می‌خواهند و او را می‌خوانند، تمامی افرادی که به فکر تحقق اراده و نظر خداوند هستند، آنان که نام او را می‌برند، به یاد اویند و در ارتباط با او هستند، عضوی از خانواده جهانی حزب الله‌اند...

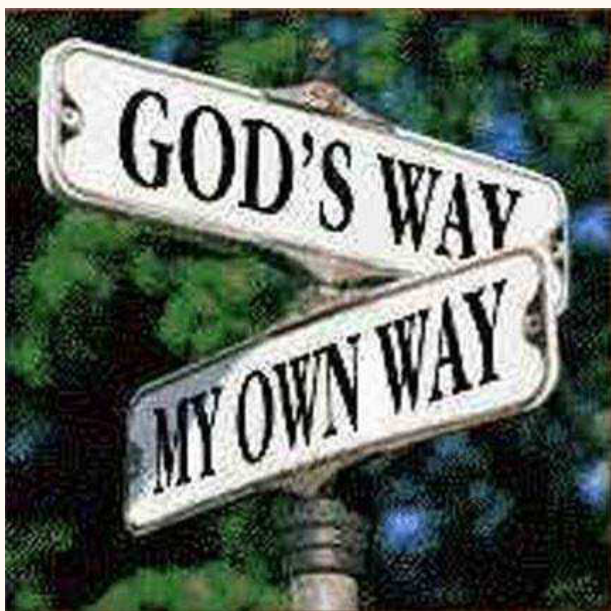
خدمتگزاران و محبان الهی همه کسانی که تسلیم خداوندند... همه آن‌ها عضوی از جبهه جهانی حزب الله‌اند.

حزب خدا و اعضا حزب خدا دارای علائمی‌اند. نشانه‌های حزب الله راستین، همانا نشانه‌های خداست... حزب الله بشارت دهنده زندگیست. بشارت دهنده نجات و آزادی حقیقی. حزب الله پیوند می‌زند و جدا نمی‌سازد. تعادل را برمی‌گزیند و افراط را رد می‌کند. او پا بر خودبینی و تعصب باطل می‌گذارد و چون خردمندان هر

حزب الهی حقیقی آن نیست که صبح و شب مشغول خرج کردن خداوند است و کارش ریختن آبرو و بی‌اعتبار ساختن نام خداست. حزب الهی واقعی، آن کسی نیست که خالی از دانایی و معرفت است.

اعضاء یک حزب به رهبر خود، بیش از مردم دیگر شبیه‌اند و از نشانه‌های حزب‌اللهی، شباهت او به خداوند است که انسان مثل الله است. او به خدا نزدیک است لکن نزدیک‌ترین‌ها به خداوند، متواضعان‌اند پس او اهل تکبر و خودبزرگ‌بینی و من گفتن نیست. خداوند نور است و اصحاب خدا اهل نورند. اهل خدا، بیدارند و از خواب‌ها و چرت‌های فراموشی و غفلت‌زدگی به پا خاسته‌اند. هوشیار و فهمیده‌اند زیرا فهم و هوشیاری به نور حاصل می‌شود. می‌بینند و می‌شنوند و درک می‌کنند زیرا برخوردار از نور الهی‌اند پس آن‌ها را نمی‌بینی که مانند کوران و کران رفتار کنند. می‌بینند آن‌گاه قدم برمی‌دارند، می‌شنوند و سپس پاسخ می‌دهند و اگر درک نکنند به قضاوت نمی‌نشینند. جز باطل را محکوم نمی‌کنند و جز برای تحقق و غلبه حق نمی‌کوشند.

... حزب‌الله، خدایین است و خودبین نیست. خود را نمی‌پرستد



و به بهانه پرستش خداوند به تأمین نفسانیات و تمایلات خود نمی‌پردازد. او خداپرست است نه خودپرست. خودخواهی‌اش همانا خداخواهی است و خودباختگی‌اش فقط در برابر خداوند است و بس. حزب‌الله در هر کار و همه حال با خداست پس خدا با اوست و آن که خدا با اوست عضوی از حزب خداست.

ایلیا «میم» رام الله

پیاده سازی و بازنویسی

نوار جلسه مورخ ۱۳۷۷/۳/۱۸- در سن ۲۵ سالگی

کار حزب‌الله سلام دادن است، شفا بخشیدن به روح انسان‌هاست. آرام ساختن قلب‌هاست. پیوند امت متفرق خداست. صلح دادن است و پرورش صالحان. کار حزب‌الله آشکاری حضور خداوند است آن‌چنان که همگان را مجذوب و شیفته خداوند سازد و نه آن که مردم را از خدا و اسم خدا و سایه خدا فراری دهد. وقتی نسیمش می‌وزد مردم باید بوی خدا به مشامشان برسد و عشق به خدا را احساس کنند. او نباید باعث خشم خداوندش شود زیرا یاران خداوند سبب خشنودی و رضایت مولای خویش‌اند. او معنای کار خود را می‌داند. هسته توخالی نیست بلکه هسته‌ای است که باغ الهی در آن پنهان است. اگر قدمی در ظاهر برمی‌دارد قبل از آن دو قدم در باطن برداشته. وقتی به یاد می‌آید سلام و محبت و رحمت به یاد می‌آید. او نمی‌جنگد مگر آن که مجبور به آن شود و اگر جنگید، جنگیدنش برای صلح است. اگر به ناچار واقعی، به خشونتی ظاهری گرایید، خشونت ظاهری‌اش توأم با محبتی باطنی است. این خشونت پرمحبت، داروست و آن‌گاهی است که برای علاج بیماری، راهی به جز جراحی دردناک وجود ندارد.

حزب‌اللهی راستین برای تحقق تسلیم الهی، برای بازگشت انسان به خداوند و برای بزرگی نام خدا در جهان تلاش می‌کند... هر که تسلیم خداست عضوی از حزب خداست. هر که تحت سروری خداست عضوی از حزب خداست...

حزب‌الله، خدا را در سجاده نمازش پنهان نکرده بلکه هر جا که قدم می‌گذارد و هر جا که نفس می‌کشد مانند سجاده نماز اوست. لحظه به لحظه زندگی او نمازگزاری و حرکت کردن برای خداست. او به حزب کسی تعلق دارد که «الله لاله الاھوالحی القیوم» خوانده شده پس زنده است زیرا ربّ او زنده است. زنده مانند زندگان رفتار می‌کند نه به سان مردگان...

او خدا را و راه خدا را به هزار زبان بیان می‌کند و نه به یک زبان که ممکن است کسی و حتی خودش هم آن را نفهمد. هماهنگ با زمان و شرایط است و با هر کسی به زبان خودش و به شیوه خودش رفتار می‌کند، همان‌طور که خداوند او به این طریق عمل کرده است. صد کلمه می‌گوید لکن در معنا همان انگور را گفته است. هزار نسخه می‌نویسد اما در پشت همه آن‌ها نوشته شده «لااله الاالله».

حزب‌الله وسیله‌ای در دست خداست... کسی قادر نیست او را بازیچه خود قرار دهد و به بازی بگیرد. او قدرتمند است و قدرتش از اتکاء به پروردگارش است که حامی و پشتیبان اوست اما اقتدار او وابسته به قیل و قال‌ها نیست. او نیروی خود را از ارباب و تهدید نمی‌گیرد بلکه از امید دادن و ایمنی بخشیدن گرفته است...

کار حزب‌الله آشکاری حضور خداوند است آن‌چنان که همگان را مجذوب و شیفته خداوند سازد و نه آنکه مردم را از خدا و اسم خدا و سایه خدا فراری دهد.



عهدی که بر اساس نام خداست امانتی است از طرف پادشاه جهان در نزد انسان.
اگر در این امانت دانسته خیانت شود، اگر نام خداوند خوار و تحقیر شود،
خداوند از عظمت نام خود نمی‌گذرد.

استاد ایلیا «میم»

آینده را نه با پاهایت، بلکه با چشمانت طی کن



نظر نیستیم و هر آن چه که در تقدیرمان رقم خورده است به وقوع خواهد پیوست. اگر آینده از قبل مشخص شده است پس دیگر هیچ کس را نمی‌توان مسئول اقدامات بد و خلاف کارانه‌اش دانست. چرا که آن شخص خود را قربانی تقدیر خواهد خواند.

اما با توجه به ادامه داشتن و یکپارچگی حوادث از گذشته به آینده، آینده‌پژوهی یک کار شدنی است. از سوی دیگر تغییرات بسیار سریع جامعه کنونی که در آن زندگی می‌کنیم آینده‌پژوهی را به یک اضطرار و فوریت تبدیل می‌کند. امروزه تغییرات تکنولوژیکی و اجتماعی، با سرعت بالایی که قبلاً وجود نداشت، در حال رخ دادن است. اگر آینده‌پژوهی نداشته باشیم، با مشکلات روزافزونی در تصمیم‌گیری‌ها مواجه خواهیم شد. تصمیم‌های خوب بستگی کامل به دورنگری خوب دارد. زندگی امروزی با گذشته بسیار متفاوت است. در این دنیای پر تغییر دیگر سنت‌های قدیمی آینده ما را شکل نمی‌دهند بلکه ما باید خودمان آینده را خلق کنیم تا بتوانیم خود، سازمان و جامعه را در برابر تغییرات جهانی آماده سازیم. شرایط جدید جهانی فرصت‌های بیشماری برای جوامعی که برای دورنگری اهمیت قائلند ایجاد کرده است اما برای جوامعی که از آینده‌نگری بهره‌نبرده‌اند این شرایط جدید حاوی تغییرات عمیق و در هم شکسته شدن فاجعه‌وار ساختار آن‌ها می‌باشد.

وقتی که ابری متراکم می‌شود، آسمان تیره و برگ‌ها در هوا سرگردان می‌شوند. می‌فهمیم که طوفان خواهد شد. درمی‌یابیم که بعد از طوفان باران زمین‌های پایین دست را مشروب خواهد کرد و فردا آسمان شفاف خواهد شد. تمام این وقایع در آینده رخ خواهند داد اما چطور آن‌ها را پیش‌بینی می‌کنیم؟ یکی از مهم‌ترین نکاتی که به ما کمک می‌کند تا وقایع را پیش‌بینی کنیم این است که الگوهای ساختاری به طور مرتب و مکرر تکرار می‌شوند. در عین حال تمامی آن‌ها در یک چارچوب با یکدیگر در ارتباط‌اند.

در طی تاریخ بشریت همواره انسان‌ها در تلاش بوده‌اند که روش‌هایی برای پیش‌گویی آینده پیدا کنند؛ مانند نگاه کردن به ستاره‌ها و گوی کریستالی و غیره. اما در سال‌های اخیر خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، دانشمندان و محققان بسیاری که خود را آینده‌پژوه می‌نامند، روش‌های کمی و کیفی متعددی را تهیه کرده‌اند. منطق آن‌ها آینده‌پژوهی بر مبنای عقلانیت است. آن‌چه که این آینده‌پژوهان را با غیب‌گوها و رمالان جدا می‌سازد، عقلانیت حاکم بر روش‌ها است.

طبق نظریه تقدیر بعضی‌ها معتقدند ما قادر به تغییر جهت زندگی خودمان و حوادث آن نیستیم و مقصد ما قبلاً مشخص شده است. یعنی ما فقط باید به دل‌خوشی‌های زمان حال و نزدیک به خودمان فکر کنیم و از آن‌ها لذت ببریم و فکر کردن و کار کردن جان‌فرسا برای رسیدن به اهداف بلند مدت هیچ فایده‌ای ندارد. مطابق این نظریه ما قادر به طرح‌ریزی مسیرهای ممکن به سمت اهداف مورد



امروزه تغییرات تکنولوژیکی و اجتماعی، با سرعت بالائی که قبلاً وجود نداشت، در حال رخ دادن است. اگر آینده پژوهی نداشته باشیم، با مشکلات روزافزونی در تصمیم‌گیری‌ها مواجه خواهیم شد.

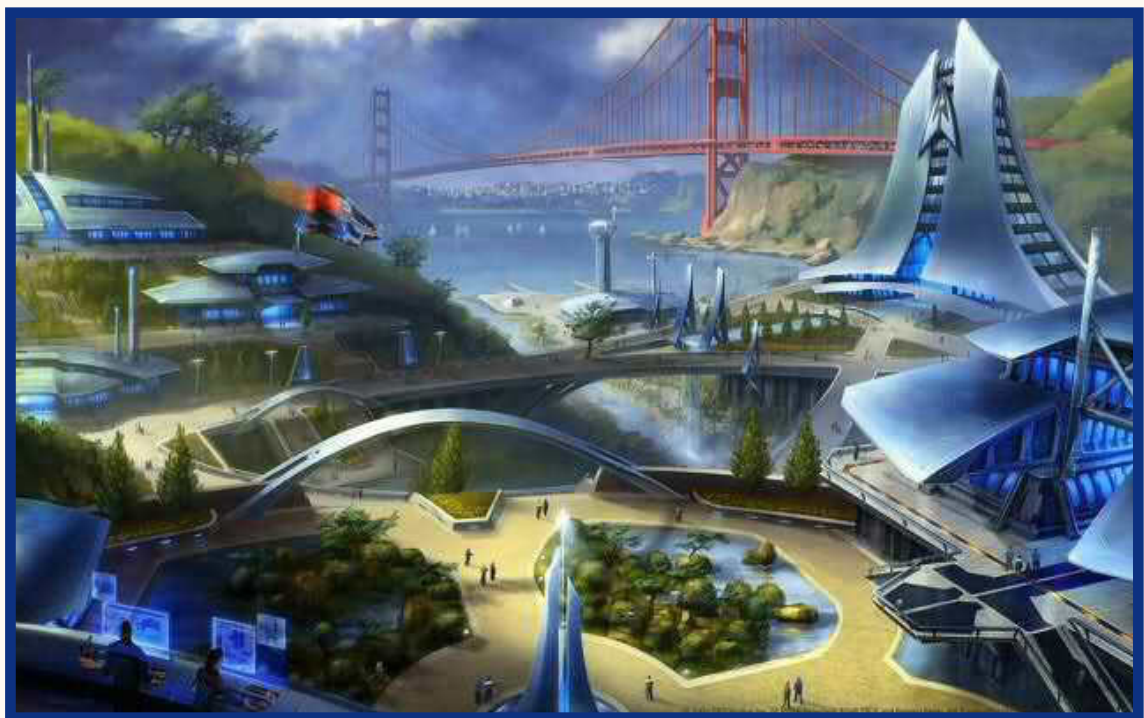
تفاوت آینده‌نگری با غیب‌گوئی، پیش‌گوئی و فال‌گیری

مختلفی برای شکل دادن به آن دارند. در نظر آینده‌پژوهان یکی از دلایل اصلی این‌که آینده مبهم و عدم قطعیت بالائی دارد این است که ما می‌توانیم بر آن تأثیر گذاریم و مسیر حوادث را تغییر دهیم و الا هیچ چیز مبهمی وجود نمی‌داشت.

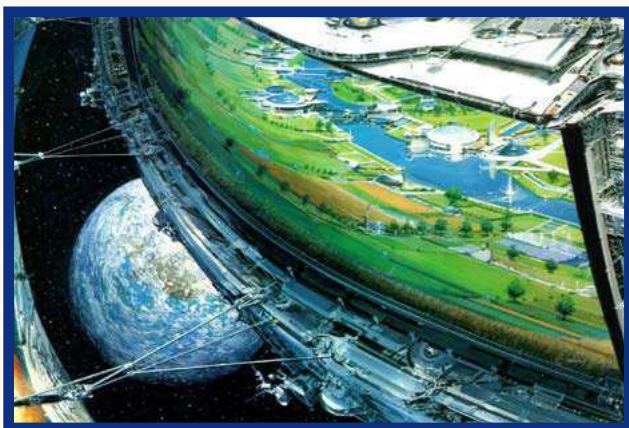
تاریخچه رشته دانشگاهی آینده‌نگری

رشته آینده‌پژوهی مدرن در سال‌های دهه ۱۹۶۰، رشته کاملاً شناخته شده‌ای بود. انتشار کتاب «تصویر آینده» نوشته اف. ال. پولاک در سال ۱۹۵۱ و کتاب «هنر حدس زدن» نوشته دی ژوونل که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد از نشانه‌های دیگر آن بودند. پولاک از مفهوم تصویر آینده برای تحلیل فراز و نشیب تمدن‌ها استفاده کرد و ژوونل برای اولین بار بسیاری از اصول آینده‌پژوهی را تحت همان پوشش مدون کرد. تشکیل انجمن‌های تخصصی آینده‌پژوهی از نشانه‌های دیگر پیدایش این رشته جدید

با توجه به مطالبی که گفته شد می‌توان تفاوت اساسی آینده‌نگری و آینده‌پژوهی را با غیب‌گوئی و پیش‌گوئی درک کرد. عقلانیت و تحلیل‌های عقلانی حاکم بر آینده‌پژوهی فرق اساسی آن با غیب‌گوئی است. علاوه بر این، باز نگه داشتن مسائل مربوط به آینده و حوادث محتمل آن در روش علمی آینده‌پژوهی فرق مهم آن با غیب‌گوئی و صحبت از آینده قطعی و محتوم می‌باشد. به نظر آینده‌پژوهان آینده کماکان در حال ساخته شدن است. آینده امری است که مردم می‌توانند آن را با اقدامات هدفمند خود طراحی کرده و شکل دهند. پیش‌بینی محتوم و هر نوع غیب‌گوئی در آینده پژوهی مردود و بی‌معنی است. به نظر آینده‌نگران، آینده از قبل طراحی نشده بلکه پهنه گسترده‌ای است که مردم توانائی‌های



به نظر آینده‌نگران، آینده از قبل طراحی نشده بلکه پهنه گسترده‌ای است که مردم توانائی‌های مختلفی برای شکل دادن به آن دارند.



بود. به عنوان مثال در سال ۱۹۶۶ انجمن آینده جهان (World Future Society) به وسیله ادوارد کورنیش و دیگران تأسیس شد که در میان سازمان‌های متعدد آینده پژوهی به یکی از بزرگترین آن‌ها بدل شده است.

رشته آینده پژوهی معاصر از مسیرهای تکامل مختلفی گذشته است. یکی از مسیرها در کار دلبیو. اف. اگبرن و همکارانش براساس تجزیه و تحلیل روندهای اجتماعی و نقش فناوری در ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی پایه‌ریزی شد. پیدایش حرفه‌ای که امروزه «ارزیابی فناوری» نامیده می‌شود از دستاوردهای وی و همکارانش بود.

مسیر دیگر در تکامل مطالعات آینده‌پژوهی، «تحقیق در عملیات» و کانون‌های تفکر یا اندیشکده‌ها بود. در سال ۱۹۴۵ ژنرال اچ. ارنولد برای این که «خوراک فکری» به نیروی هوایی آمریکا در تصمیم‌گیری‌های خود برساند، یک مؤسسه تحقیقاتی که به «بنگاه رند» مشهور شد را تدارک دید. این مؤسسه در میان مؤسسات، مراکز و سازمان‌هایی که کار فکری می‌کردند و به عنوان اتاق فکر، کانون تفکر یا اندیشکده شناخته می‌شدند به یکی از مؤثرترین و بانفوذترین آن‌ها تبدیل شد. بیشتر دستاوردهای این مؤسسه مثل انتخاب سیاست‌ها، استراتژی‌ها، توصیه‌ها، هشدارها، طرح‌های دراز مدت، پیش‌بینی‌ها و ایده‌های جدید به نحوی از انحاء متضمن تفکر آینده‌نگرانه بود. از سال ۱۹۷۰ به بعد مؤسسه رند پروژه‌های غیرنظامی را نیز به تدریج به فعالیت‌های خود اضافه کرد.

انواع آینده‌نگری

به‌طور کلی روش‌های تحقیقی در آینده پژوهی به دو دسته کلی تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱- روش‌های توصیفی یا استنتاجی ۲- روش‌های تجویزی یا هنجاری

در روش‌های توصیفی یا استنتاجی، سعی بر این است که با مطالعه حوادث گذشته و حال و با توجه به روندهای حاکم

در زمینه‌های مختلف، آینده یا آینده‌های مختلفی را که احتمال به وقوع پیوستن آن‌ها وجود دارد، تشریح و توصیف شوند. یعنی این روش‌ها هر آن‌چه را که در آینده می‌تواند به وجود آید، توصیف می‌نمایند. بدین ترتیب تصویر یا تصویرهایی از آینده به دست می‌آید که هر کدام برنامه‌ریزی خاصی را نیاز دارد. در این حالت محققان شرایط محتمل و ممکن را شرح می‌دهند.

در روش تجویزی یا هنجاری، بیشتر تمرکز بر روی شرایطی است که آینده «باید» حاوی آن باشد. یعنی با توجه به ارزش‌ها و ترجیحات فردی یا سازمانی می‌توان تصویر یا تصویرهایی از آینده مطلوب به دست آورد و سپس با برنامه‌ریزی گام به گام رسیدن به آن آینده مطلوب را کشف و مورد بررسی قرار داد.

البته لازم به ذکر است که روش‌های آینده‌نگری یا آینده پژوهی از ساختاری غیرقابل انعطاف پیروی نمی‌کنند یعنی هر آینده‌پژوهی می‌تواند با توجه به تخصص خود در زمینه‌های مختلف روش‌های مختلفی را استفاده نمایند.

پنج دیدگاه کلی آینده‌نگری

دیدگاه‌های آینده‌نگری متنوع و متعدد بوده و به همان نسبت می‌توان آن‌ها را به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. ولی پنج دیدگاه کلی در

آینده پژوهی مورد قبول بیشتر آینده پژوهان قرار گرفته است که به طور مختصر در این جا شرح داده می شود. روشن و واضح است که دیدگاه های آینده نگری ماهیت کمی و کیفی داشته و لذا هر کدام معایب و مزایای به خصوص خود را داراست. برای رسیدن به آینده پژوهی بهتر همان طور که قبلاً اشاره شد استفاده از چندین روش متعدد و مختلف الزامی است.

دیدگاه استنتاجی: پیروان این دسته از روش ها، معتقدند که آینده در حقیقت ادامه منطقی گذشته است. به اعتقاد این افراد نیروهای غیرقابل تغییر و بزرگی آینده را به صورت یکپارچه و قابل پیش بینی به وجود می آورند. بنابراین هر کسی که روندهای گذشته را به خوبی شناسائی کند می تواند با استفاده از منطق حاکم بر روندهای گذشته آن ها را به سمت آینده گسترش داده و بهترین پیش بینی ممکن را به دست آورد. روش های تحلیل روندهای فناوری به این دیدگاه تعلق دارند.

دیدگاه تحلیل الگوها: در این دسته از روش ها اعتقاد بر این است که تاریخ تکرار خواهد شد. ساز و کارهای باز خورد قوی در جامعه به همراه محرک های انسانی باعث تکرار روندها و حوادث گذشته در الگوهای قابل پیش بینی و ادواری خواهد شد. بنابراین بهترین پیش بینی در این حالت با شناسایی و تحلیل مقایسه ای موقعیت های گذشته و ارتباط دادن آن ها با آینده های محتمل به دست می آید.

دیدگاه تحلیل هدف: پیروان این دسته از روش ها معتقدند که آینده توسط باورها و اقدامات افراد، سازمان ها و ارگان های مهم و کلیدی به وجود می آید و شرایط آینده می تواند با تغییر این افراد، سازمان ها و ارگان ها بهبود یابد. بنابراین آینده را می توان با آزمایش و بررسی اهداف گوناگون تصمیم سازان و افراد مؤثر پیش بینی کرد و اهداف دراز مدت این افراد، سازمان ها و ارگان ها و اقدامات برنامه ریزی شده آن ها در حقیقت تصویر و نمای کلی و دراز مدت آینده را مشخص می کند.

دیدگاه آینده های متعدد: پیروان این دسته از روش ها معتقدند که آینده نتیجه دسته ای از حوادث و عواملی است که غیرقابل پیش بینی، تصادفی و بدون ترتیب و گسترده می باشد. بنابراین آینده نگری بهتر زمانی خواهد بود که گستره وسیعی از روندها و حوادث ممکن شناسائی شده و آینده های متعدد و مختلفی را با جمع آوری اطلاعات از محیط های مختلف فعالیت افراد و سازمان ها چه به صورت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیکی و زیست محیطی در یک فرایند برنامه ریزی انعطاف پذیر تصویر کنیم. نمونه بارز این دسته از روش ها تکنیک برنامه ریزی بر پایه سناریوهاست.

دیدگاه مکاشفه ای: اساس اعتقادی این دسته از روش ها بر این پایه استوار است که آینده توسط مخلوط پیچیده ای از روندهای غیرقابل تغییر، حوادث تصادفی، و اقدامات افراد و مؤسسات کلیدی شکل می گیرد. در نتیجه به دلیل این پیچیدگی بهترین روش برای آینده پژوهی، جمع آوری هر چه بیشتر اطلاعات و استفاده از فرآیندهای نیمه خودآگاه اطلاعاتی و کشف و مکاشفه شخصی برای به دست آوردن دانش و بینش کافی و مفید باشد. روش معروف در این دسته همان تکنیک دلفی است.

حرف اول و آخر

«اگر می خواهی بدانی فردا چه خواهد شد، بین امروزه چه شده و اگر می خواهی امروز را درک کنی دیروز را بفهم. گذشته را بازشناسی کن تا آینده را بازیابی کنی... تغییرات و تحولات دارای الگوهایی تقریباً معلوم اند و تکرار آن ها نیز براساس همین الگوها رخ می دهد یا دانستن الگوها و فرمول های وقوع تغییرات و چرخه تحولات تو می توانی به پیش بینی آینده نزدیک شوی.»

۱. تفکر متعالی، شماره ۳، مقاله پیش بینی های ۲۰۰۶

اگر می خواهی بدانی فردا چه خواهد شد، بین امروزه چه شده و اگر می خواهی امروز را درک کنی دیروز را بفهم. گذشته را بازشناسی کن تا آینده را بازیابی کنی... تغییرات و تحولات دارای الگوهایی تقریباً معلوم اند و تکرار آن ها نیز بر اساس همین الگوها رخ می دهد یا دانستن الگوها و فرمول های وقوع تغییرات و چرخه تحولات تو می توانی به پیش بینی آینده نزدیک شوی.

آینده دورتر بشر، ادامه «حالا» ی او نیست بلکه جهشی از «حالا» ی اوست.

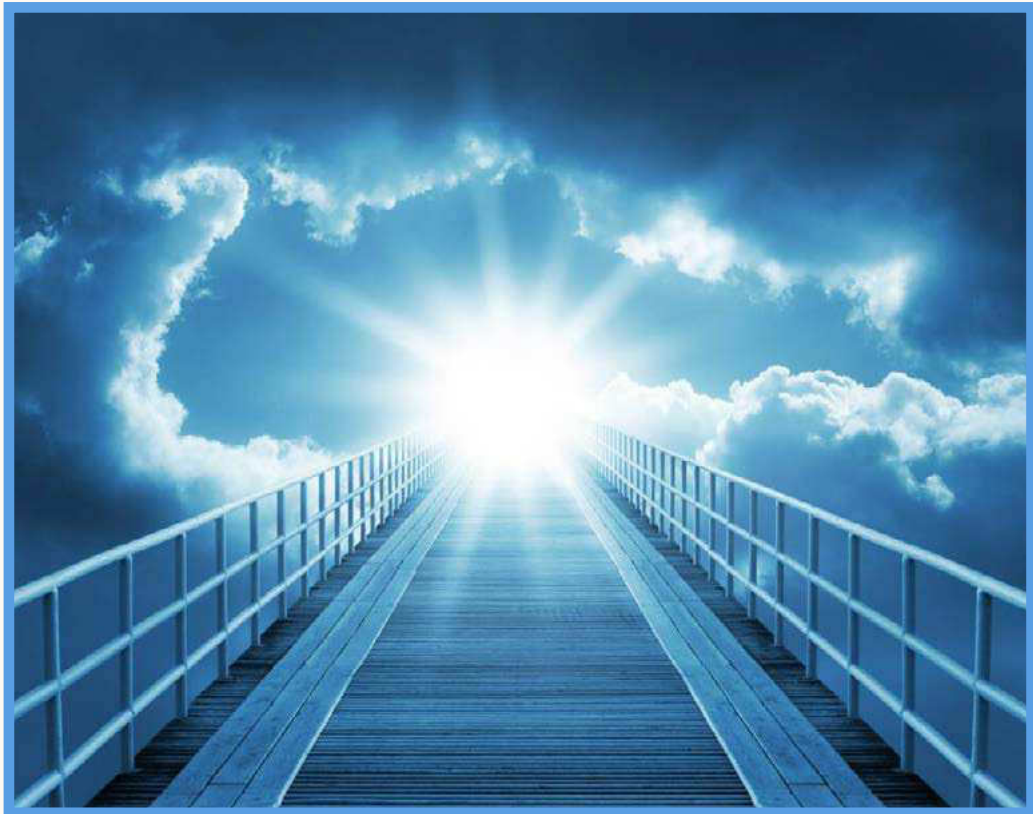
استاد ایلیا «میم»



بازگشت به خدا

(قسمت اول)

گفت و شنودی با ایلیا «میم» رام الله (پیاده شده از فیلم)



۱. خداوند چطور موجودی است؟

خداوند یگانه آن قدر بزرگ است که اگر چشم تو به اندازه همه آسمان‌ها باشد تنها ذره‌ای از آن را می‌توانی ببینی. خداوند یکیست و جز او نیست. اما خدای تو شبیه خود توست! چون هر کسی شبیه خدایی است که می‌پرستد. می‌فرماید من برای تو همانم که دربارهم می‌اندیشی. اگر تو خوبی معلوم است خدایی که می‌پرستی خوب است، اگر مهربان و بخشنده‌ای پس معلوم است خدای تو هم مهربان و بخشنده است. خدای تو برای تو همان‌طور است که او را می‌بینی. همان‌طور آشکار می‌شود که انتظارش را داری. و اگر می‌خواهی ببینی که چطور آن را دیده‌ای،

ببین چطور به تجربه‌ات آمده و چطور بر تو آشکار شده است.

۲. خدا در چه حالتی است؟

آیا چشم می‌تواند بدون سطحی انعکاس دهنده، خود را تماشا کند؟ آیا یک دست به تنهایی می‌تواند خود را بشوید؟ ما هم نمی‌توانیم واقعاً حرفی در این باره بزنیم... او مثل چشمی است که بی‌آنکه نگاه کند می‌بیند و بی‌آنکه گوش کند می‌شنود. کسی که می‌بیند اما دیده نمی‌شود. آشکار می‌شود اما شناخته نمی‌شود. فاصله‌ی بین صدا و کلمات و

اگر تو خوبی معلوم است خدایی که می پرستی خوب است،
اگر مهربان و بخشنده‌ای پس معلوم است خدای تو هم مهربان و بخشنده است.
خدای تو برای تو همان طور است که او را می بینی.

بین نگاه و نگاه کننده، مفهوم عجیبی است...^۲

۳. به نظر شما چطور باید مردم را به خدا دعوت کرد؟

اگر تو خودت جذاب باشی، پیام تو هم جذاب خواهد بود. و اگر اندیشه‌های آسمانی و الهی واقعاً در تو زنده باشند و به جریان بیفتند تو از جذابیت الهی برخوردار می‌شوی. در این صورت دعوت تو اثرگذار است و پیام تو در روح مخاطبات نفوذ می‌کند. اگر تو بدانی چه می‌گویی، دیگری هم خودبه‌خود به فهم آن چه تو می‌دانی نزدیک خواهد شد اما اگر شعارهای تو خالی بدهی، دیگری خیلی زود می‌بیند که تو خودت هم آن را نداری. وقتی چیزی را داری می‌توانی آن را به دیگری هم بدهی یا لاقلاً دیگری را در معرض آن قرار دهی و اگر نداشته باشی تلاش تو بی‌فایده است. پس برای این که دعوت تو اثرگذار باشد، ابتدا خودت خدا را داشته باش و از او برخوردار شو. تا آتش نگیری نمی‌توانی بسوزانی. پس آن آتش را تجربه کن تا امکان ذوب کردن یخ‌ها و انجماد اذهان دیگر را هم داشته باشی. برای این که کسی را به خدا بازگردانی، کافی است که بتوانی ذره‌ای پلک‌هایش را از هم باز کنی. اگر یک شعاع نورانی از این روزنه وارد شود، چشم به دنبال نور بیشتر خواهد بود.

۴. استاد، این‌ها که کار ما نیست. یک نفر مثل من اگر می‌توانستم این کارها را بکنم که خیلی خوب بود. آیا کارهای آسان تری نمی‌شود کرد؟

آسان‌ترین آن همان بود که گفتیم. اما راه‌های دعوت به خدا خیلی بیشتر از این‌هاست. اول این که کارهای تکراری نکن. سعی نکن مثل چند هزار سال یا چند قرن پیش استدلال‌های فلسفی و تکراری کنی که اثبات کنی خدا هست یا نیست. در دنیای جدید از حرف‌های کهنه استفاده نکن اما شیوه‌های کهن را به کار بند. سعی نکن کسی را وادار کنی که خدا را بخواهد چون همه انسان‌ها عاشق خدا هستند و لحظه به لحظه در جستجوی او، سعی کن به طریقی به او بفهمانی که معنای آن چه می‌خواهد چیست. اگر لذت می‌خواهد سرچشمه آن کدام است. اگر عاشق کسی شده و او را می‌خواهد، این فرصت خوبی است که رابطه بین خودش و خدایش را درک کند...

ما وقتی خدا را در زندگی گم می‌کنیم که فکر می‌کنیم چند راه داریم اما واقعیت این است که ما یک راه بیشتر نداریم. راه زندگی یکیست و آن خداست.

بعد به وضعیت و شرایط مخاطبات توجه کن. اگر شیفته و غرق در آرزوهاست، پیوند او به خدا از این طریق میسر است که او متوجه شود که خداوند محل تحقق همه آرزوها و شاه کلید همه درهای بسته است. زبان علمی یا فلسفی یا عرفانی برای چنین فردی نامفهوم است. باید با او به زبان آرزوها حرف زد. او باید خدا را از زاویه قدرت و اقتدار دعاها بشناسد. دعا زاویه خوبی برای دوختن او به خداست.

اگر وجه غالب زندگی او دوراندیشی است پس او را با جهان‌های دیگر، با قیامت و با پادشاه جهان‌های دیگر، با مالک قیامت آشنا کن. اما عموماً دعوت غیرمستقیم و نامحسوس بر دعوت مستقیم ارجحیت دارد...

اگر تو بدانی چه می‌گویی، دیگری هم خودبه‌خود به فهم آن چه تو می‌دانی نزدیک خواهد شد اما اگر شعارهای تو خالی بدهی، دیگری خیلی زود می‌بیند که تو خودت هم آن را نداری.

۵. اگر گوش ندهند؟

گاهی انسان با گوش کردن کارهایی می‌تواند بکند که با حرف زدن نمی‌تواند.

۶. مفهوم قرب الهی را چطور باید توضیح داد؟

آن‌طور که شنونده می‌فهمد و تجربه می‌کند. اگر او تجربه‌ای از تقوا ندارد از تقوا حرف نزن. اگر معنی دزدی و جنایت و فساد را می‌داند پس قرب الهی یعنی دزدی نکردن و فاسد نشدن. قرب الهی را با عمل به بخشش و مهربانی نشان بده چون این زبان را همه می‌فهمند. بهشت داد. بهشت یعنی نور و نورانیت، یعنی شفا و سلامتی، آزادی حقیقی، نجات، زیبایی و جذابیت، شادی و سرور. بهشت یعنی تحقق آرزوهای حقیقی. یعنی قدرت و دانایی و بودن. اگر نزدیکی به خدا و بهشت را این‌طور بفهمانی و با زبانی که مردم آن را حس می‌کنند و در درون تجربه می‌کنند آن‌وقت می‌بینی که آن‌ها مشتاق و جوینده می‌شوند.

وقتی دیدی طرف مقابل تو اهل لجاجت و مبارزه است، از قدرت لجاجت او استفاده کن. تو ظاهراً در موضع ضد قرار بگیر تا او تو را به سمت خدا ببرد.

اگر اهل ارتباط و موجودی ارتباطی است او را از سیر ارتباطی پیش ببر. مناجات و راز و نیاز. توکل و ثنا و ستایش. اما یکی از بهترین شیوه‌ها و شاید بهترین آن، طریق عشق الهی و زبان و روش عشق است. با استفاده از «بسم الله الرحمن الرحيم»، با استفاده از محبت و بخشش می‌توان همه انسان‌ها را به خدا پیوند زد و به خدا بازگرداند. «هر چه دیگران را به روح خدا نزدیکتر کنید روح خود را به روح خداوند نزدیکتر کرده‌اید هر چه شناخت آنان را از روح الهی کامل‌تر کنید شناخت خودتان کامل‌تر خواهد شد. مردم را با شناساندن روح خدا بیدار کنید و خواهید دید که چگونه بر بیداری شما افزوده می‌شود و بیداری الهی شما را در برمی‌گیرد. آنان را ذره ذره از حضور الهی برخوردار کنید و می‌بینید که خداوند حضور خود را به شما می‌دهد. به زمین ایمان بدهید تا از آسمان ایمان بگیرید. به تشنگان آب بدهید تا آسمان بر شما بارد. حتی اگر خودتان در خوابید اما با وجود خواب خود، برای بیداری دیگران تلاش کنید آن‌گاه شاهد خواهید بود که بیدار کننده الهی در حال بیدار کردن شماست. برای آن که خدا را به سوی خود بیاورید دیگران را به سوی خدا ببرید اگر می‌خواهید خدا را پایین بیاورید پس دیگران را در خداوند بالا ببرید... و همه این‌ها به آن معناست که انسان را در روح خداوند به خداوند تسلیم کنید و به خدمتگزاری الهی فراخوانید.»

۱- در برخی از روایات اسلامی و غیراسلامی، به این موضوع اشاره شده است که هر کسی خدای خود، به معنای تصور خاص خود از خداوند، را دارد. در احادیث قدسی نیز این موضوع تکرار شده است مثلاً در جایی که خداوند می‌فرماید من با گمان بنده خویش همراهم.

۲- لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳) چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد، و او لطیف آگاه است.

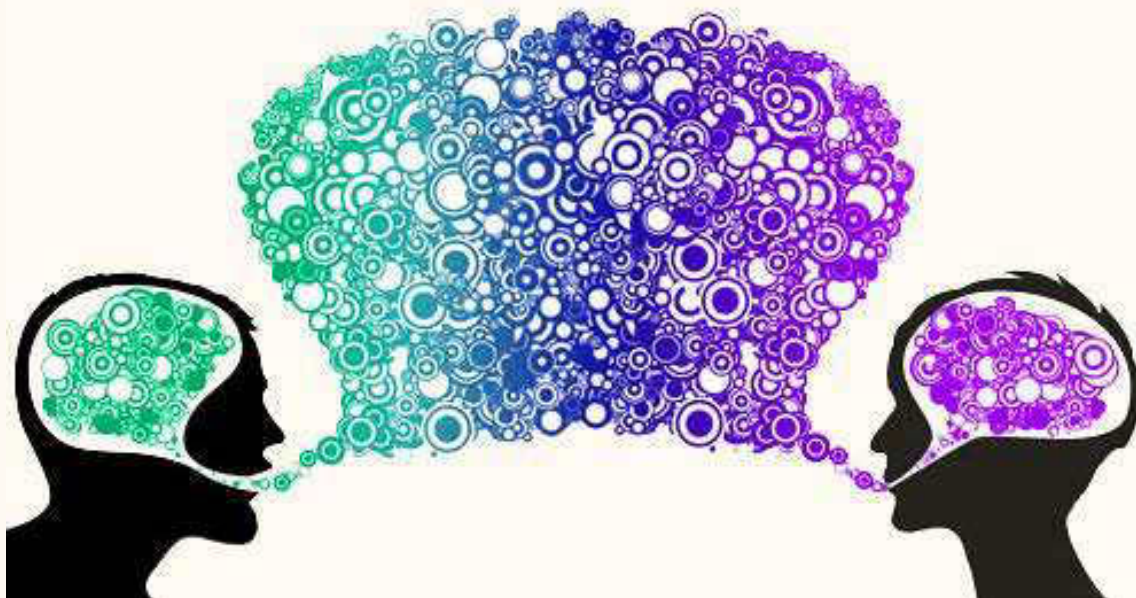


تسلیم را تمرین کنید و در آن عمیق‌تر استقرار یابید.
این بهترین شیوه عبور از جهان‌هاست.

استاد ایلیا «میم»

ارتباط مؤثر یا بی‌ثمر؟

رکسانا خوشایبی (کارشناس ارشد روان‌شناسی - مشاوره)



انعطاف، درک و گستره بینش خود را افزون کنیم و البته حتی برای زمان کوتاهی هم که شده از خود، از افکار و احساسات خود فاصله بگیریم.

آیا تاکنون فکر کرده‌اید اگر همه روابطی را که با دیگران، اعم از نزدیکان خود یا افراد رسمی و غریبه‌تر دارید بهبود بخشید، چه اتفاقی می‌افتد؟

آیا پیش از آن که ارتباط برقرار کنید، درباره بهترین روش برقراری رابطه، فکر می‌کنید؟

آیا نحوه ایجاد رابطه، برای شما، فرایندی اتفاقی، طبیعی و کاملاً واکنشی است؟

به‌راستی ایجاد روابط مؤثر و حفظ آن چه فوایدی دارد؟

زمینه‌های اثربخشی ارتباط مؤثر:

با استفاده از مهارت برقراری ارتباط مؤثر می‌توان:

الف- روابط مختل یا نامناسب خود را با دیگران (با همسر، فرزندان، والدین، دوستان، مدیر، کارمند و...) بهبود بخشیم.

ب- تعامل و درک دوجانبه بین خود و دیگران را افزایش دهیم و سطح رابطه را عمیق‌تر کنیم.

ج- کار گروهی خود را به نحو مؤثرترین پیش ببریم.

د- در جهت ارتقای کارکرد و توانایی اطرافیان، به حل مشکلات ارتباطی آن‌ها، کمک کنیم.

ه- در اموری که نیازمند همکاری و توافق

چرا امروز، برقراری ارتباط با دیگران تا این اندازه مهم تلقی می‌شود و نظریه‌پردازان زیادی به آن توجه نشان می‌دهند؟ ارتباط مؤثر در جامعه، در آموزش و پرورش، در خانواده، در محیط‌های کاری و... چه نتایج و اثراتی دارد و اگر ارتباط مؤثر وجود نمی‌داشت چه مشکلاتی بروز می‌کرد؟

انسان خواهی نخواهی، موجودی اجتماعی است که ناگزیر به برقراری ارتباط با هم‌نوعان و اطرافیان خود می‌باشد. ارتباطی که می‌تواند مفید و اثربخش یا کاملاً مخرب و آسیب‌زا باشد. هر یک از ما به‌دلیلی در پی برقراری بهترین و مؤثرترین روابط هستیم؛ اما به‌راستی چقدر در این زمینه موفقیم؟

هر چند بسیاری از نظریه‌ها و کتب موجود، ارتباط مؤثر را برای دستیابی به اهداف شخصی، گروهی یا کاری، و حتی سودمندی‌های کلان تجاری مطرح می‌کند و در پی آنند که با استفاده از فنون و روش‌های برقراری ارتباط، به متقاعدسازی دیگران، شکستن مقاومت، جلب همکاری و توافق و سایر مؤلفه‌های مشابه بپردازند، لیکن ما در این جا، نه به منظور معرفی ابزاری برای تسهیل رسیدن به خواسته‌های شخصی یا تجاری، بلکه به هدف اشاره به مهارتی انسان دوستانه و متعالی که به درک و نزدیکی و همدلی متقابل انسان‌ها منجر می‌شود، به این مبحث می‌پردازیم. مهارتی که این فرصت را برایمان فراهم می‌کند که لحظاتی را به جای دیگران ببینیم، احساس کنیم، ببینیم و بشنویم و از دریچه دید آن‌ها به دنیای پیرامون بنگریم و از این رهگذر هوشیاری،

دیگرانیم، انسان را تشویق به همکاری کنیم.

و- عوامل مزاحم و موانع پیشرفت‌های کاری، خانوادگی یا... را کاهش دهیم.

ز- ... (بند ز را شما کامل کنید)

چه عواملی در برقراری ارتباط مؤثر، نقش دارند؟

اکثر نشریه‌های موفقیت، در این زمینه توصیه‌ها و روش‌هایی دارند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱) گوش دادن پویا

گوش دادن پویا، یکی از روش‌های مهم برقراری ارتباط مؤثر است که با «شنیدن» تفاوت بسیار دارد. شنیدن اغلب با تأمل و فکر کردن، همراه نیست اما گوش دادن پویا، بدین معناست که علاوه بر شنیدن سخن مخاطب، مانند او ببینیم، بشنویم و احساس کنیم. در این روش، به گفته‌ها، طرز تلقی و نقطه نظرهای طرف مقابل، گوش فرا می‌دهیم و دقیقاً توجه می‌کنیم که او چه منظوری دارد و زمینه ذهنی و باورهای او در مورد حرفی که می‌زند چه می‌باشد.



برای اطمینان از درست انجام شدن فرایند گوش دادن پویا، لازم است در حین صحبت به گوینده بازخورد دهیم و بگوییم که از حرف‌های او چه برداشتی کرده ایم.

بدین ترتیب اگر در برداشت ما اشتباهی رخ داده باشد، مخاطب بلافاصله ما را تصحیح کرده و به درک مشترک می‌رساند.

متأسفانه بسیاری از مشکلاتی که در راه برقراری ارتباط مؤثر رخ می‌دهد، مربوط به عدم درک و فهم همه جانبه منظور طرف مقابل است: اگرچه به ظاهر سخن یکدیگر را می‌شنویم، ولی با توجه به مرجع قیاس درونی خود، آن را تفسیر کرده و سپس واکنش نشان می‌دهیم، برای همین هم ارتباطات ما اغلب دستخوش خطا و

شنیدن «اغلب با تأمل و فکر کردن، همراه نیست اما گوش دادن پویا، بدین معناست که علاوه بر شنیدن سخن مخاطب، مانند او ببینیم، بشنویم و احساس کنیم.»

انحراف می‌شود و روش گوش دادن پویا، کوششی است برای به حداقل رساندن همین انحراف و خطا.

عبارت «گوش دادن پویا»، نتیجه بررسی‌های روان‌شناختی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ می‌باشد. از جمله افرادی که در این زمینه نقش برجسته‌ای ایفا کرده، می‌توان به «کارل راجرز» اشاره کرد. وی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۵۲ در نشریه «هاروارد بیزنس ری ویو» با عنوان «موانع و روش‌های ایجاد ارتباط» چاپ شده اظهار کرده: ارتباط واقعی زمانی ایجاد می‌شود که به خوبی به سخنان مخاطب خود گوش فرا دهیم توجه کنیم او چه منظوری دارد، درباره آن، چه احساسی دارد و آن را چگونه ادراک می‌کند. راجرز تا جایی پیش رفته که درک همدلانه (ناشی از گوش دادن پویا) را روش مؤثری در ایجاد تغییرات شخصیتی، معرفی می‌کند.

۲) دوست داشتن خود، دوست داشتن دیگران

جالب است بدانیم برخی از نظریه‌پردازان معتقدند مهم‌ترین کار برای افزایش کیفیت روابط انسانی، این است که یاد بگیریم خود را دوست بداریم و به عنوان فردی ارزشمند و مهم بپذیریم، منظور از این دوست داشتن، خودخواهی و خودبینی نیست، منظور این است که به خود احترام بگذاریم و نخست با خودمان ارتباط خوب، پذیرا و مؤثری داشته باشیم.

بدون احترام حقیقی به خود، نمی‌توان ارزش و احترام واقعی برای دیگری قائل شد و بدون داشتن احساسی مبنی بر ارزشمندی دیگری، نمی‌توان به روابط اثربخش و دلخواه با او دست یافت. سایر نکاتی که در برقراری ارتباط مؤثر با دیگران مطرح‌اند عبارتند از:

- * پرهیز از انتقادهای کوبنده و مخرب
- * پرهیز از قضاوت کردن (پذیرفتن بی‌قید و شرط دیگران، همان‌گونه که هستند)
- * قدردانی از دیگران در مواقع لازم
- * در نظر داشتن صفات مطلوب دیگران و دادن بازخوردهای به جا به آن‌ها
- * پرهیز از جر و بحث‌های بی‌حاصل و برچسب زدن

بسیاری از مشکلاتی که در راه برقراری ارتباط مؤثر رخ می‌دهد، مربوط به عدم درک و فهم همه جانبه منظور طرف مقابل است: اگرچه به ظاهر سخن یکدیگر را می‌شنویم، ولی با توجه به مرجع قیاس درونی خود، آن را تفسیر کرده و سپس واکنش نشان می‌دهیم،

* توجه به نیازها و خواسته‌های افراد و سعی در برآوردن تقاضاهای معقول و سنجیده آن‌ها
* داشتن صداقت و صراحت

شاید نتوان از برقراری ارتباط مؤثر سخن گفت و اشاره‌ای به N. L. P یا همان برنامه‌ریزی عصبی، کلامی نداشت. مبحث N. L. P، طی سال‌های گذشته روش‌هایی جهت برقراری ارتباط مؤثر ارائه داده است که توجه شما را به بعضی از آن‌ها جلب می‌کنیم:

همگام شدن:

منظور از همگام شدن با دیگران، رسیدن به توافق با آن‌ها، از

وقتی در نظام باورها و عقاید کسی با او شریک شده احساس او را بیان می‌کنیم، در باورهای او با او همگام شده‌ایم.

۵- همگام شدن در تنفس

هم‌آوایی در تنفس، و داشتن آهنگ تنفس مشابه یادگیری، همگامی در تنفس نامیده می‌شود.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این همگام شدن‌ها، کاملاً عملی، کاربردی و ساده بوده و نیاز به مهارت یا تخصص ویژه‌ای ندارند و در اکثر مواقع قابل پیاده‌سازی‌اند، یعنی به سهولت می‌توان با اکثر افراد همگام شد و حالات رفتاری، کلامی، تنفسی، بدنی و



حتی باورها و عقاید او را الگو قرار داد و شبیه‌سازی کند. تجربه پیشگامان و نظریه‌پردازان N. L. P نشان داده است که مجموعه این همگامی‌ها با فرد دیگر:

اول: این حس را در مخاطب ایجاد می‌کند که ما شبیه او هستیم و چون شباهت اکثراً موجب کشش، دوست داشتن و حداقل جلب توجه می‌شود، طرف مقابل به سمت ما گرایش پیدا کرده و برقراری ارتباط با او تسهیل می‌شود.
دوم: فضا را برای طرح نقطه نظرها و پیشنهادات به طرف مقابل، آماده می‌کند.

چون مخاطب را می‌پذیریم و هم‌چون او می‌شویم، او نیز ما را می‌پذیرد و فضایی از اعتماد و اطمینان متقابل ایجاد می‌شود. وقتی مانند دیگران حرف می‌زنیم، بسیاری از احساسات آنان را درک می‌کنیم و به فراست درمی‌یابیم که چه پیشنهادی بدهیم و زمان مناسب پیشنهاد دادن کدامست.

سوم: از آن‌جا که همگام شدن، زمینه تعامل و پذیرش طرف مقابل را فراهم می‌کند، او ناخودآگاه به ایده‌های جدید توجه نشان داده و به سوی بررسی پیشنهادات ارائه شده هدایت می‌شود و بدین ترتیب سایر امکانات و احتمالات موجود را تاکنون نادیده

طریق همانند شدن با آن‌هاست وقتی با دیگران همگام می‌شویم درست مانند آنست که به درون آن‌ها می‌رویم، در ذهن آن‌ها جای می‌گیریم و در نتیجه تجربه‌ای مشابه آن‌ها پیدا می‌کنیم. تجربه‌ای که به درک ما از ادراک آن‌ها منجر خواهد شد. اما چگونه؟ همگام شدن به چند طریق میسر می‌شود:

الف- همگام شدن در روحیه یا رفتار

وقتی در حالات روانی نظیر بشاش بودن، شور و شوق، خمودگی و نظایر آن، فرد دیگری را الگو قرار داده و درست مثل او عمل کنیم، در روحیه یا رفتار، با او همگام شده‌ایم.

ب- همگام شدن در زبان بدن

وقتی در شکل نشستن، ایستادن، راه رفتن و حالات بدن، مشابه فردی دیگر عمل می‌کنیم، در زبان بدن با او همگام شده‌ایم.

ج- همگام شدن در زبان و کلام

زمانی که تُن صدا، بلندی یا کوتاهی صدا، زیر و بمی صوت و سرعت یا شمردگی کلام‌مان را مشابه شخص دیگری می‌کنیم، در واقع در زبان و کلام، با او همگام شده‌ایم.

د- همگام شدن در باورها و عقاید

وقتی با دیگران همگام می‌شویم درست مانند آنست که به درون آن‌ها می‌رویم،

در ذهن آن‌ها جای می‌گیریم و در نتیجه تجربه‌ای مشابه آن‌ها پیدا می‌کنیم.

تجربه‌ای که به درک ما از ادراک آن‌ها منجر خواهد شد.

گرفته، مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد و افق دید خود را خواهی نخواهی، گسترش خواهد داد.

وقتی ما و مخاطبمان در یک پله واحد قرار داشته باشیم، قدم بعدی ما، او را به جهتی که می‌خواهیم، راهنمایی می‌کند.

چهارم: اگر همگام شدن به شکل مؤثری انجام شود، توجه ما از خودمان دور می‌شود. برخی افراد چنین گزارش کرده‌اند که بیشترین فایده همگامی با دیگران این است که دیگر مجبور نیستند به طرز نشستن، سرعت حرکت، میزان صحبت و دامنه لغاتی که با آن حرف می‌زنند و غیره، توجه کنند. آن‌ها صرفاً با توجه به حرکات مخاطب خود حرکت می‌کنند و با او هماهنگ و هم‌زمان می‌شوند.

شناسایی شیوه‌های ادراکی: همگام شدن با جنبه‌های نامرئی دیگران

ریچارد بندلر و جان گریندر که هر دو روان‌شناس هستند، به بررسی دقیق نقطه‌نظرهای دکتر اریکسون روان‌پزشک و ویرجینیا سفیر روان‌درمانگر پرداخته و به این نتیجه رسیدند که افراد اغلب از سه روش برای پردازش اطلاعات استفاده می‌کنند. این سه روش در واقع همان شیوه‌های ادراکی افرادند که عبارتند از شیوه درکی دیداری، شیوه درکی شنیداری و شیوه درکی احساسی.

وقتی بدانییم دیگران چگونه اطلاعات را پردازش می‌کنند می‌توانیم اطلاعات خود را به گونه‌ای انتقال دهیم که با شیوه درک آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد.

یکی از ساده‌ترین راه‌های شناسایی شیوه‌های ادراکی، این است که به کلمات، واژه‌ها و تصاویری که شخص مورد نظر از آن استفاده می‌کند دقیق شویم.

کسی که بیشتر از شیوه دیداری استفاده می‌کند کلماتی را به کار می‌برد که حالت دیداری یا بصری در آن به شکلی وجود دارد (به نظر می‌رسد شما خوش‌حالیید)، اما کسی که از شیوه شنیداری استفاده می‌کند، بیشتر، کلمات و عباراتی با مفهوم شنیداری به کار می‌برد (یک بار دیگر به من بگویید تا بدانم چه منظوری دارید).

کسی که از روش احساسی استفاده می‌کند نیز اغلب کلمات و عباراتی به این صورت به کار می‌برد (من مفهوم مورد نظر شما را درک نمی‌کنم). نکته این‌جاست که اگر بتوانیم از شیوه مورد علاقه شخص مخاطب خود استفاده کنیم، او به اقدام، خواسته و پیشنهاد ما، پاسخ مثبت خواهد داد.

در واقع، این روش نیز نوعی همگام شدن است، منتها همگام شدن با جنبه‌ای نامرئی از شخصیت طرف مقابل.

شایان ذکر است که همه افراد می‌توانند از هر سه روش یاد

شده استفاده کنند و بدون توجه به این که کدام روش را بیشتر می‌پسندند، در برخی مواقع به روش دیگری روی بیاورند اما به هر حال شیوه غالب اکثر افراد یکی از سه روش است و ما در نقش کسی که طالب برقراری ارتباط است باید این شیوه غالب، و کلاً فرایند استفاده از شیوه‌های ادراکی را بشناسیم و جهت برقراری ارتباط مؤثر، از آن استفاده کنیم.

سخن آخر

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، روش‌های برقراری ارتباط، امروزه اشکال سیستماتیک و علمی تری به خود گرفته و برای اموری مثل متقاعد کردن دیگران، غلبه بر مقاومت افراد و نظایر این‌ها، حتی فرمول‌هایی وجود دارد که از حوصله این مقاله خارج است و شاید فرصت‌های دیگری به آن‌ها بپردازیم. برخی از منتقدین اظهار کرده‌اند که شیوه‌های پیشنهادی N. L. P نظیر همگام شدن، شیوه‌هایی فریبکارانه‌اند، زیرا از راه‌هایی مصنوعی و دروغین که مرجع عاطفی ندارند، روابطی ایجاد و برقرار می‌کنند تا صرفاً به اهداف و سودهای بیشتر، برسند.

باید بگوییم، ما در این‌جا به دنبال نقد یا تأیید N. L. P نیستیم و می‌دانیم N. L. P نیز نظیر بسیاری روش‌های دیگر، ابزارهای به دست می‌دهد که استفاده صحیح یا غلط از آن‌ها، برعهده خود افراد می‌باشد (همان‌طور که از آتش می‌توان برای ساختن یا سوزاندن بهره گرفت).

آن‌چه بیشتر در پی آنیم شاید پاسخ به این پرسش است: که آیا زمانی که واقعاً ضرورت دارد و حتی مرجع عاطفی و قلبی موجود است قادر به برقراری یک رابطه سالم، مؤثر و هدایت‌کننده هستیم؟ آیا با فرزند، پدر، مادر، همسر و... که قلباً نیز به آن‌ها علاقمندیم روابط صحیح برقرار می‌کنیم؟ بیاییم بدون توجه به آن‌چه بیهوده است یک بار دیگر روابط خود را مرور کنیم. با نزدیکان، عزیزان، همسایه‌ها و همکاران خود چه رابطه‌ای داریم؟ چگونه این روابط را اصلاح کنیم و بهبود ببخشیم؟

رابطه‌مان با خودمان چگونه است؟ چقدر خود را شمامت می‌کنیم؟ چگونه خود را اصلاح می‌کنیم؟ چه رابطه‌ای با خالق خود داریم؟ برای بهبود آن رابطه، چه کرده‌ایم؟ چه می‌کنیم؟ و چقدر فرصت باقی است تا بالاخره کاری کنیم؟

برگرفته از: علم موفقیت ۵

منابع:

۱- معجزه ارتباط و ان. ال. پی، جری ریچاردسون

۲- موفقیت‌های کلیدی، براین تریسی

۳- راهنمای کسب قدرت و نفوذ در دیگران، جیمز فلیت.

وقتی بدانییم دیگران چگونه اطلاعات را پردازش می‌کنند می‌توانیم اطلاعات خود را

به گونه‌ای انتقال دهیم که با شیوه درک آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد.



رنج زائیده تنهایی است و راحتی در برقراری ارتباط است.

استاد ایلیا «میم»

عصاره نورانی کلام

تألیف: رکسانا خوشابی



حکم خداوند و اراده الهی، نهفته در کلام است.
این حکم زمانی اثر می‌کند که از نهفتگی خارج
شود و آشکار گردد و آشکاری آن، به یگانگی کلام
و فردیت گوینده آن است.

(استخراج از کتاب تعالیم)

نمی‌دانم قدیمی‌ها چگونه بودند و قدیم آدم‌ها چگونه حرف می‌زدند؟! آماری هم در دست ندارم که نشان دهد جدیدی‌ها چگونه حرف می‌زنند و چند درصد از آن چه از زبانشان جاری می‌شود، با آن چه در دل دارند مطابقت دارد. اما این را می‌دانم که متأسفانه در عصر ما، پنهان کاری، سیاست به خرج دادن، رک نبودن، تظاهر کردن، به روی خود نیاوردن، خود را بی تفاوت نشان دادن به چیزی که دوستش داریم، یا اظهار دوستی به آن چه نسبت به آن بی تفاوتیم و خلاصه چندپارچه بودن (به جای یک‌پارچه بودن)، رواج دارد و گاهی نوعی امتیاز محسوب می‌شود!

این امتیاز (یا مد)، گاهی در جهت دادن احساس امنیت به افراد به کار می‌رود، مثلاً خیلی‌ها برای این که از احساس‌شان سوء استفاده نشود یا برچسب نخورند و توسط دیگران زیر سؤال نروند، دست به نوعی پنهان کردن احساس، نظر، عقیده، قصد و خود حقیقی‌شان می‌زنند. گاهی هم در جهت بهره‌کشی از دیگران استفاده می‌شود مثل زمانی که شخص برای رسیدن به هدفی خاص، می‌خواهد خود را چیز دیگری نشان دهد و چیزی بگوید که آن را قبول ندارد. به هر صورت تظاهر کردن به چیزی که نیستیم و در عمق وجودمان قبولش نداریم، یا خواستن هم‌زمان چیزهای متضاد و نظایر این‌ها، به چندپارچگی منجر می‌شود.

از یک مثال ساده استفاده کنم. فرض کنید پسری دختری را دوست دارد. در حالت عادی و طبیعی، رفتار پسر، نسبت به دختر، با محبت و توجه توأم است؛ ممکن است سعی کند خواسته‌های او را برآورده سازد و به او بگوید دوستش دارد و... چیزهایی از این دست. در حالت دوپارچگی، پسر باز هم دختر را دوست دارد، اما یکی از این دو روش را انتخاب می‌کند، یا برایش کارهایی انجام می‌دهد ولی در کلام او را طرد می‌کند

و عکس احساسی را که دارد نشان می‌دهد یا هم در عمل و هم در کلام، این کار را انجام می‌دهد. البته احتمالات دیگری هم ممکن است پیش آید، اما گمان کنم تا همین جا هم مفهوم چندپارچگی روشن تر شده باشد. هر چقدر عمیق‌ترین احساس، نظر و اندیشه ما با آن چه می‌گوییم تفاوت عمده‌تری داشته باشد، فردیت گوینده آن کمتر است. یعنی یگانگی او کمتر و دوگانگی یا چندگانگی او بیشتر است. اگر چه مفهوم یگانه بودن، عمیق و بر کل سرنوشت ظاهری و باطنی مؤثر است، در این جا هدفم این نیست که از مزایا و تبعات مثبت یگانگی بنویسم. بلکه می‌خواهم به چیزی مانند یک مکانیسم اشاره کنم؛ مکانیسمی که چگونگی اقتدار کلام را آشکار می‌کند و به سؤالی که در شماره قبل مطرح شد، از زاویه دیگری پاسخ می‌دهد. سؤال این بود که چه اتفاقی می‌افتد که کلام تبدیل به یک رویداد می‌شود و در پاسخ گفتیم کلمات همان چیزی را به تجسم درمی‌آورند که در خود دارند و آن قصدهای گوینده کلام است. در این جا می‌خواهیم بگوییم، با مکانیسمی که به نظر من بسیار قوی هم هست، اگر قصد با کلام، عمل و با همه وجود گوینده کلام، یکی باشد، آن وقت اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ می‌دهد به نام «آشکار شدن اراده الهی» یعنی حکم و فرمان خداوند در کلام به شکل نهفته وجود دارد (مانند انرژی نهفته هسته‌ای) و زمانی اثر می‌کند (یعنی انرژی هسته‌ای)

تظاهر کردن به چیزی که نیستیم و در عمق وجودمان قبولش نداریم،
یا خواستن هم‌زمان چیزهای متضاد و نظایر این‌ها، به چندپارچگی منجر می‌شود.

خداوند یکی و یگانه است. احد و بی‌همتاست،

پس واضح است که حکم، یعنی مظهر و رأی موجود یگانه، اگر در کلام ما نهفته باشد، زمانی آشکار می‌شود که گوینده کلام نیز به همان یگانگی یا لاقل نزدیک به آن، سخن بگوید.

به آن، سخن بگوید؛ درست مثل قطاری که در ریلی بیفتد که او را به مقصد مورد نظر می‌برد.

در آیه چهلم سوره نحل، خداوند می‌فرماید: «فرمان ما، چون اراده ایجاد چیزی را کردیم این است که به آن بگوییم باش! در دم وجود می‌یابد».

در واقع، اراده خداوند در کلمه «باش» نهفته است و بلافاصله با ادای این کلمه، خلق صورت می‌گیرد. گویی بین «اراده» و «کلمه»، رابطه‌ای وجود دارد که در صورت خالص و یگانه بودن اراده از طریق ادای کلام، تحقق پیدا می‌کند. پیروان می‌مانسا نیز، نظر به چیزی شبیه به این دارند. می‌مانسا، آیین یا مکتبی است که می‌کوشد به تفسیر الفاظ بپردازد و در پس عبارات، به نیت و مفهوم اصلی آن پی ببرد و ارتباط میان لفظ و معنی را روشن سازد. پیروان می‌مانسا معتقدند لفظ یا صوت ابدی است و بین لفظ و معنی، ارتباط مرموزی هست که از ازل بوده و خواهد بود و قراردادهای انسانی، حاکم بر رابطه میان الفاظ و معانی نیستند، بلکه این رابطه، ذاتی است نه ساختگی و قراردادی، چراکه صوت و مفهومش (یا کلمه و معنی‌اش) به‌طور مستقیم و در آن ادراک می‌گردند و شناخته می‌شوند؛ بدین معنا که چیزی ذاتی و ابدی (الهی) را در کلمه نهفته می‌دانند.

وقتی خداوند، کلام را وسیله آفرینش (آفرینش آسمان‌ها و زمین و...) قرار داد، جوهری را (که همان اراده و حکم اوست) در آن نهاد تا این قابلیت را در کلمه ایجاد کند که بتواند بیافریند و خلق نماید. منتها چنین قابلیت بزرگی که قدرت خلق می‌بخشد، به گونه‌ای در کلمه جاسازی شده که هر نامحرمی نتواند قدرت آن را به بازی بگیرد؛ درست مثل گاوصندوقی که رمزی برای آن نهاده شده تا فقط توسط صاحب آن یا افرادی که مورد اعتماد صاحب آنند، بتواند گشوده شود.

جای تأسف است که کلام اکثر ما انسان‌ها، فاقد مؤلفه‌های گشودن در گاوصندوق است و ناخالصی‌ها و چندگانگی‌هایمان نیز که به صورت قصد و اراده‌های متناقض جلوه گر می‌شود، فاقد قابلیت پیدا کردن حکم الهی یگانه و نهفته در کلامند. در واقع چندپارچگی‌ها، تردیدها، تناقض و خودخواهی‌ها و عوامل بسیار دیگر، یگانگی را از ما گرفته و برآیند ارتعاشات ما را در جهت و سویی ناهم راستا با ارتعاش اعظم قرار می‌دهند، وگرنه خداوند حتی ابزاری برای آفرینش نیز در اختیار ما قرار داده، منتها شرط استفاده از آن این است که رمز را با یگانگی خود بگشاییم و حکم و اراده نهفته الهی در آن را آشکار کنیم و گنج را صاحب شویم. برگرفته از علم موفقیت ۱۷

بی‌نوشت:

۱- در شماره‌های آینده به این تمرین‌ها اشاره خواهم داشت.

زمانی آزاد می‌شود) که آن یگانگی و یکپارچگی که اشاره کردیم وجود داشته باشد.

بدین ترتیب خداوند بر صندوقچه‌های قدرت خود قفل و کلیدهایی کار گذاشته که خود محافظ خودند و مکانیزم‌هایی را فعال کرده که گویی تضمین عمل آن‌ها، در خود آن‌هاست. این مکانیزم هم، زمانی عمل می‌کند که فرد اقل در صدی از یگانگی (یعنی یکی بودن قصد، عمل و کلام) را ارادی و آگاهانه تجربه کرده باشد.

اکثر تمرین‌های کلام^(۱) به همین یگانگی و یکی کردن اجزا و درون انسان برمی‌گردند.

اما حکم و اراده الهی، چگونه در کلام نهفته است؟ یا به زبان ساده‌تر چه عنصری از خداوند در کلام نهفته است که می‌تواند آشکار گردد؟



خداوند حی است و زنده و هر چیز زنده، زنده بودنش را از منبع زندگی بخش و لایزال او گرفته است و بدیهی است که عنصری از منبع، در همه منشآت آن جاری باشد. آن تپش و ارتعاش اعظم، در همه ارتعاشات کوچکتر در حال تبیدن است و هر قدر آن ارتعاشات کوچکتر، با آن ارتعاش اعظم، همسوتر و هماهنگ‌تر باشند، ویژگی‌های ارتعاش اعظم، بیشتر در آن‌ها آشکار می‌شود.

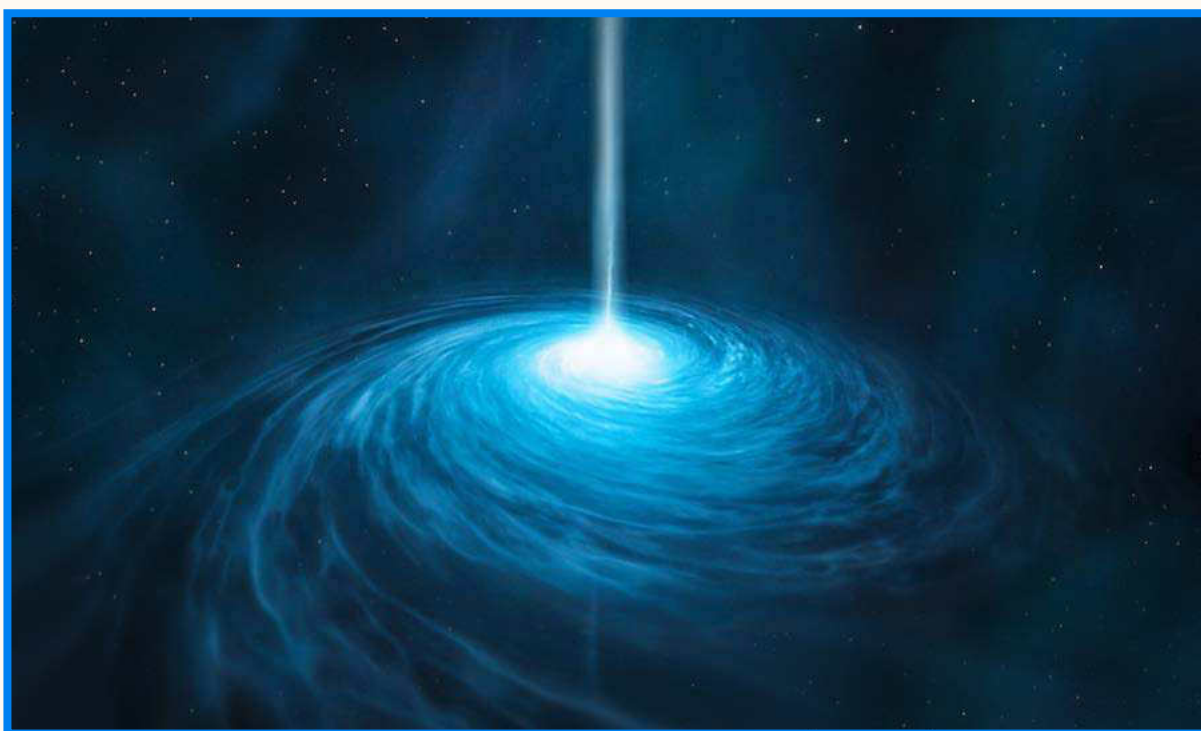
خداوند یکی و یگانه است. احد و بی‌همتاست، پس واضح است که حکم، یعنی مظهر و رأی موجود یگانه، اگر در کلام ما نهفته باشد، زمانی آشکار می‌شود که گوینده کلام نیز به همان یگانگی یا لاقل نزدیک



کلام مانند آتش است؛ آتش خلاق و دگرگون کننده
که هرگاه می‌سوزد، به وجود می‌آورد و آن‌گاه که می‌سوزاند، ویران می‌سازد
و خراب می‌کند و انسان مانند آن ازدهای آتشین نفس است که نفس او صدای
اوست و صدایش آتشی است که از دهان او بیرون می‌آید. او به این آتش قادر است
زندگی خود و دیگران را بسازد و خاکستر سازد. این آتش در جسم و روان انسان نیز خود
به خود فعال است و همان چیزی است که به آن سوخت و ساز می‌گویند.

استاد ایلیا «میم»

یک (نگاهی ژرف تر)



تاریخ تمامی معلمین راستین معنوی در طول عمر بشر حامل این تجربه است که غالب تعالیم اصیل، ظاهری ساده دارند اما از باطنی بسیار پیچیده برخوردارند که در صورت فهم و عمل به آن‌ها نتایجی بس شگرف در زندگی و سرنوشت فرد به جای می‌گذارند.

زندگی و سرنوشت فرد به جای می‌گذارند، همان‌گونه که تعلیم همه پیامبران راستین چنین بوده است. داستانی را که حاوی یکی از این تعالیم به ظاهر ساده است برایتان نقل می‌کنیم. به این امید که مفهوم پیچیده شده در آن را کشف کنید. حالا دیگر هفت سال داشت. پدر و مادرش برای رسیدن این زمان، لحظه

اغلب کسانی که به تعالیم باطنی و معنوی تمایل پیدا می‌کنند جذب تعالیمی می‌شوند که ظاهری پیچیده دارند و مدعی رسیدن به نتایج خارق‌العاده در کوتاه‌ترین زمان هستند. ولی تاریخ تمامی معلمین راستین معنوی در طول عمر بشر حامل این تجربه است که غالب تعالیم اصیل، ظاهری ساده دارند اما از باطنی بسیار پیچیده برخوردارند که در صورت فهم و عمل به آن‌ها نتایجی بس شگرف در

نخستین چیزی که فرا گرفت، کشیدن خطی صاف بود. این خط صاف «یک» بود.

نخستین تعلیم، «یک» بود، همان طور که آخرین نیز.

همان طور که آخرین نیز. گویی این یک را قبلاً نیز دیده بود؛ درخت محبوبش، «یکی» کشیده به سوی آسمان بود. رودخانه‌اش هم چون «یکی» بی‌انتها به نظر می‌رسید. عقابش هنگام شیرجه برای شکار، «یک» بود و «یک»‌های فراوان، اما یکی. پس او نوشتن این «یک» آشنا را آغاز کرد و آن را ادامه داد. دیگران به یادگیری سایر آموزش‌ها پرداختند و (به ظاهر) پیشرفت کردند اما او هم‌چنان (به ظاهر) فقط به آموختن یک می‌پرداخت و آن را ادامه می‌داد. آموزگارش پرسید: چیزهای دیگری هم برای آموختن هست. نمی‌خواهی آن‌ها را بیاموزی؟ نوشتن یک را به پایان نرسانده‌ای؟ او پاسخی نداد و کماکان به نوشتن ادامه داد. یک هفته، یک ماه و... گذشت. امید پدر و مادرش برای این که او چیزی بیاموزد، از بین رفته بود چون او فقط «یک» را می‌دید، «یک» را می‌شنید و «یک» را نقش می‌زد. از مدرسه بیرونش راندند چرا که گمان کردند او نمی‌خواهد یا نمی‌تواند چیزی بیاموزد. اما پسرک در خانه هم همان تمرین را دنبال می‌کرد و در برابر همه پرسش‌ها، یک پاسخ داشت: هنوز «یک» را نفهمیده‌ام. و دیر زمانی گذشت... روزی او به مدرسه پیشین‌اش بازگشت و آموزگارش را دید. به او گفت: «یک» را فهمیدم. ببینید درست می‌نویسم؟ و گچ را از آموزگار گرفت و روی دیوار، «یک» را نقش زد.

و دیوار، دو نیمه شد.

منبع: نشریه هنرهای زیستن (شماره ۱)

شماری کرده بودند. از این پس، پسرکشان به مدرسه خواهد رفت و بسیاری چیزها خواهد آموخت؛ هر آن‌چه را که لازم است او را به سوی زندگی موفق رهنمون شود. درست مثل سایرین.

اما پسرک، تاکنون بسیاری چیزها آموخته بود اما نه از مدرسه، نه از اندک اطرافیانش و نه حتی از پدر و مادرش. او «می‌دید»، «می‌شنید» و مهم‌تر از همه این که این دیده‌ها و شنیده‌ها را درک می‌کرد و «می‌فهمید». ساعت‌ها نشستن در کنار رودخانه، گوش سپردن به آوای کوهستان، خیره شدن به آسمان و ابرها، برای او از هر تفریحی لذت بخش‌تر بود. او در بسیاری کارها مهارت فراوانی داشت. می‌دانست چگونه می‌تواند حتی هنگامی که رودخانه، خروشان است بدون این که آسیبی ببیند عرض رودخانه را طی کند و خود را به آن سو؛ به چشمه و درخت مورد علاقه‌اش برساند. می‌دانست چطور می‌تواند بدون این که درختان را بیازارد با آن‌ها و نه از آن‌ها، بالا رود و لانه پرندگان را بیابد. او زمان تخم‌گذاری و بیرون آمدن جوجه‌های پرندگان را می‌دانست و از این که می‌دید آن‌ها چطور رشد می‌کنند و می‌آموزند در طبیعت زندگی کنند، حظ می‌کرد.

اکنون پدر و مادرش می‌خواستند او را به مدرسه بفرستند. پسرک هیچ تصویری از مدرسه نداشت. مدرسه چه جور جایی بود؟ در آن‌جا چه چیز انتظارش را می‌کشید؟ نمی‌دانست. فقط می‌دانست که پدر و مادرش او را بالاخره به آن‌جا خواهند فرستاد. پس مثل همیشه، چشم‌ها و گوش‌هایش را گشود تا بداند و بفهمد.

نخستین چیزی که فرا گرفت، کشیدن خطی صاف بود. این خط صاف «یک» بود. نخستین تعلیم، «یک» بود،



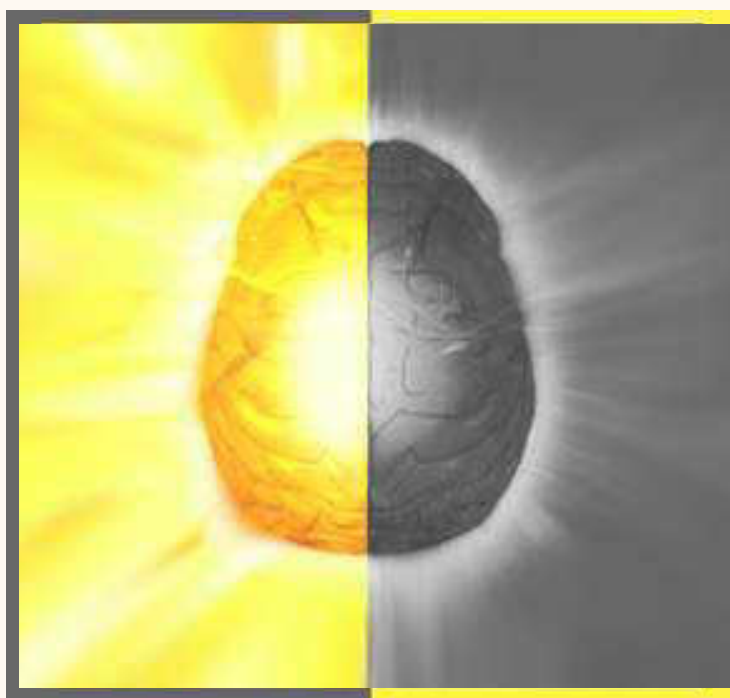
استاد ایلیا «میم»

یکی بودن و یگانه زیستن راه یگانگی است.

آشنایی با آموزش‌های تفکر متعالی

مقدمه

در طول تاریخ بشر همواره دو جریان فکری وجود داشته که نظام‌های مختلف تفکری زاینده این دو می‌باشند. یکی جریان حقیقت‌گرا و دیگری جریان باطل‌گرا. هر یک از این دو جریان دارای محصولات و دستاوردهایی بوده‌اند و تغییراتی را در زندگی فردی و اجتماعی بشر باعث شده‌اند...
تفکر متعالی روایتی زنده و متراکم از جریان حقیقت‌گرا می‌باشد که ورای دو رویکرد ظاهرگرایی و باطن‌گرایی است. تفکر متعالی در برابر جریان خودگرا بر خداگرایی (فراگرایی) و در مقابل جزء نگری بر کل نگری تأکید دارد. حال به مقایسه‌ای که بین این دو جریان فکری صورت گرفته است، توجه کنید. «حم»



تفاوت تفکر انکارگرا و حقیقت‌گرا (تفکر متعالی):

این تفکر را نوعی هنر می‌داند و آن هنر را نوعی تفکر. این نرم است، انعطاف‌پذیر است و رقصندگی؛ مبارزه‌ای عاشقانه است و کامل اندیشی هنرمندانه.

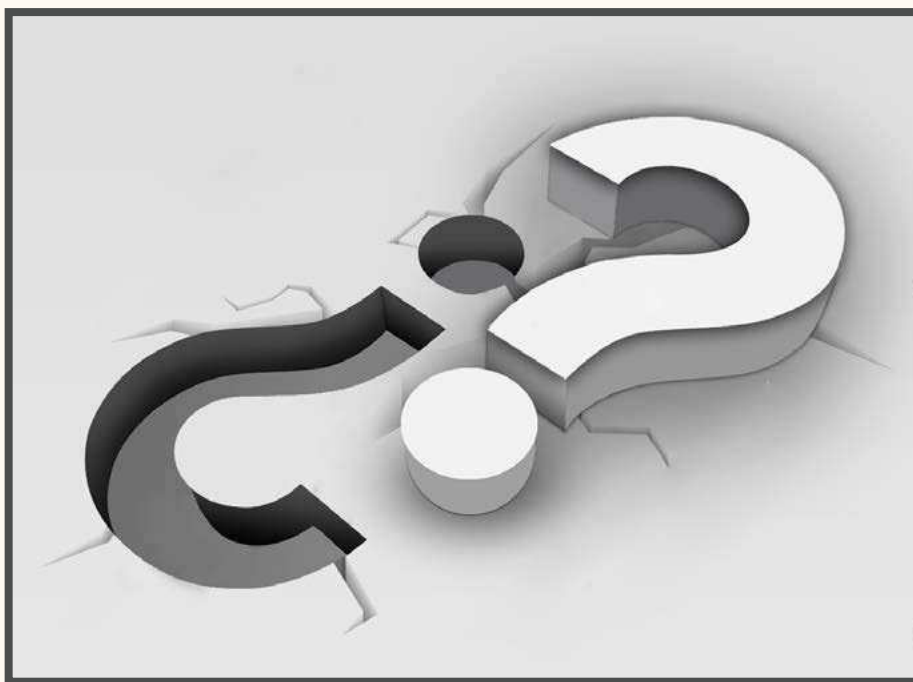
آن در تلاش است تا به نیازهای نفسانی انسان پاسخ دهد و این می‌کوشد تا پاسخ‌گوی نفس نیازها باشد.

این باطن‌گراست. به اسرار می‌رود و حقیقت ناشناختنی را می‌جوید و آن ظاهرگراست، فعالیتش در جهت اسرارزدایی و انکار حقیقت ناشناختنی است. آن در جستجوی واقعیت‌هاست نه حقیقت زنده و حاضر.

تفکر متعالی رو به بالاست. جهتش صعود است. براساس حضور الهی و برای آن است و نه در جهت تخریب بالا و آنچه در بالا و از بالاست. حقایق بالایی و باطنی و غیب را می‌پذیرد و برای انکار آن نمی‌کوشد بلکه به پذیرش آن سعی دارد.
این (تفکر متعالی) می‌گوید تفکر به تنهایی یکی از راه‌هاست و آن^(۱) می‌گوید همه راه‌ها تفکر است.

پس به نرمی و آهستگی شایسته است و آن فریاد می‌زند قضاوت؛ قضاوت پی در پی را می‌خواهد، هر لحظه، اگر نه، عقب مانده‌ای. این معلم را برای آموختن حیاتی می‌داند و آن اعتقاد دارد که مهم، مواد آموزش است و آموزگار ضروری نیست. این تفکر را مهم نمی‌داند، عشق را و معشوق و معبود را مهم دانسته و تفکر را یکی از راه‌های عشق‌ورزی و عشق‌بازی با معبود؛ و برای آن، این حرف‌ها مضحک و خرافات و بی‌اعتبار است. این می‌گوید تفکر یکی از قوای روح است و آن روح را نپذیرفته و تفکر را اساسی‌ترین و برترین قابلیت انسان می‌داند. این تفکر را عنصری از راه تعالی می‌داند و آن کل راه تعالی. این آمیخته به ایمان است و آن ایمان را ضد تفکر می‌داند و بر دوری از آن تأکید می‌کند. این زنده است چون از روح زنده است و در جهت قصدهای او، و آن مرده است چون قائل به روح زنده نیست.

این به ظاهر و باطن توجه دارد و اگر باطن گراست ظاهرگرا نیز هست و آن متوجه ظاهر است و اگر به ظاهر باطن گراست، درواقع به باطن ظاهرگراست. بنیاد این، ایمان به (هستی) بی‌نهایت است و آن نمی‌تواند قائل به بی‌نهایت باشد چون بی‌نهایت هر چیزی را در خود می‌بلعد حتی آن را. این می‌گوید دانستن پرخطر است و آن می‌گوید دانستگی خوشبختی است. این می‌گوید تفکر لازم است اما کافی نیست و آن می‌گوید تفکر شرط لازم و کافی است. این می‌گوید با تفکر بعضی از مسائل را می‌توان حل کرد و از بعضی حوزه‌ها عبور کرد و آن می‌گوید تفکر حلال همه مسائل است و با آن گذر کامل شدنی است. این می‌گوید اصل، روح تفکر است و آن می‌گوید مهارت در تفکر.



آن نزدیک‌بین و جزءنگر است پس خودبینی حاکم بر آن، اجتناب ناپذیر است. آن به دنبال راحتی نفس بشر است و این به راحتی روح می‌اندیشد. آن خواهان گسترش گفتگوها و حرف‌هاست و این درصد پایان گفتگوها و جهش از حرف‌ها. پس این به سکوت می‌رود و آن به گفتگوی بیشتر. آن می‌گوید زنده باد من و این می‌گوید زنده باد او در من و در همه. آن می‌گوید باید بر همه چیز حاکم شود و این می‌گوید باید به حاکم همه چیز تسلیم شد... «برگرفته از مکتوبات»

این انسان را هستی شکل‌پذیر و تبدیل‌شدنی می‌داند و آن شبیه به یک ماشین انسان را می‌نگرد. آن بر حافظه تأکید می‌کند و بزرگ ساختن انبارها لکن تأکید این بر کشف است که ندانی تا کشف نکنی. این می‌گوید هدف حل مسائل نیست و آن مهم‌ترین چیز را حل مسائل می‌داند. در این اخلاق از ارکان تفکر است و آن علم اخلاق را چیزی جداگانه و گاه بی‌ارتباط می‌پندارد. این بر کامل‌اندیشی تأکید دارد و آن بر اندیشه. پس این توصیه می‌کند که قضاوت زود است، دیر باید به قضاوت نشست و اگر باید

انواع روش‌های تفکر روش‌های گوناگونی برای طرح سؤال‌اند
پس با آموختن طرق سؤال کردن، انواع روش تفکر را آموخته‌اید.

استاد ایلیا «میم»



سنت خواب آفرین ها



صحبت می کردند. آن ها از مردم قبیله می خواستند که اعتقادات و روش های قدیمی خود را تغییر دهند. البته سربازان سفید پوست هم با تفنگ هایشان در معیت پیراهن های سیاه بودند. بعضی از اهالی قبیله خواهان کشتن و از بین بردن همه پیراهن سیاهها بودند. عده ای هم گویی توجه شان به این خدای جدید جلب شده بود. البته تاراچیوا خودش حرف زیادی را در این مورد به اعضای شورا نگفت، چون منتظر بود تا کلمات مورد نیاز از ژرفای درونش به غلیان درآید. همان شب تاراچیوا خوابی دید در این خواب، خواب آفرین به صورت یک کلاغ سیاه بر او ظاهر شد و به او گفت: «نگران نباش، سفید پوست ها نمی توانند مردم تو را بشورانند، حرف های آن ها مؤثر نیست ولی شما نباید به آن ها آسیب برسانید زیرا در این صورت تفنگ سربازان همراه آن ها تعداد زیادی از مردم تو را خواهد کشت.

روز بعد تاراچیوا در شورا حاضر شد و شرح خواب خود را برای رؤسای قبیله و مردم تعریف کرد. آن ها بعد از تبادل نظر و صحبت های زیادی تصمیم گرفتند که از خواب تاراچیوا پیروی کنند. بنابراین افراد قبیله، دیگر به کشیش ها آزار نرساندند و مسیحی هم نشدند.

زمان بحرانی بود. مردم مایل به حرکت بودند و مرتب می گفتند باید کاری کرد، باید کاری کرد، ولی تاراچیوا جادوگر ایروکوا هیچ اقدامی نمی کرد. او به تنهایی در زیر آلاچیقی ساخته شده از شاخه های درختان در اعماق جنگل نشسته بود. دیگر مردان دهکده در حال رفت و آمد بودند آن ها به این سو و آن سو می رفتند، برنامه ریزی می کردند و به بحث و گفتگو با یکدیگر می پرداختند. تاراچیوا به هیچ کدام از این گفتگوها گوش نمی داد. او در آلاچیق خود راحت آرمیده بود تا راه حلی برای بحران موجود بیابد. اتخاذ چنین روشی برای حل یک بحران بسیار عجیب بنظر می رسد ولی تاراچیوا قبلاً بحران ها و مشکلات دیگری را هم به همین روش حل کرده بود چون او به رؤیاهایش ایمان داشت. درست چهار زمستان قبل بود که او در مورد این که چگونه و در کجا به شکار گوزن شمالی بپردازد خوابی دیده و به این ترتیب قبیله از یک زمستان سخت و طولانی جان بدر برد. و نیز در تابستان گذشته او روش جدیدی را برای ساختن دام در خواب دید و حالا تقریباً همه شکارچیان قبیله از آن روش استفاده می کردند.

ولی این بحران با بقیه فرق داشت. چون بیگانگان به قبیله آن ها آمده بودند. آن افراد پیراهن های بلند و سیاه می پوشیدند و از خدای جدیدی به نام «مسیح»

همان شب تاراچویا خوابی دید

در این خواب، خواب آفرین به صورت یک کلاغ سیاه بر او ظاهر شد و به او گفت: «نگران نباش، سفید پوست‌ها نمی‌توانند مردم تو را بشوراند، حرف‌های آن‌ها مؤثر نیست ولی شما نباید به آن‌ها آسیب برسانید زیرا در این صورت تفنگ سربازان همراه آن‌ها تعداد زیادی از مردم تو را خواهد کشت.

آن‌ها به پیروی از آداب و رسوم قدیمی و آموزش‌های شمن‌های خودشان ادامه دادند. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که حتی ۱۲۵ سال پس از ورود کشیشان ژوزوئیت به ایروکوا، آن‌ها هنوز قادر به تغییر عقاید این مردم و اغوای افراد قبیله به عدم پیروی از رؤیاهای خود نشده بودند.

ساکنین قبیله ایروکوا خواب‌هایشان را فراموش نمی‌کردند. زیرا یاد گرفته بودند که رؤیاهای مستقیم ببینند و آن‌را مورد استفاده قرار دهند.

دیدگاه روان‌شناسی نوین در مورد رؤیابینی و خواب آفرینی

به اعتقاد بیشتر مردم امروزی، یافتن «خوشتن متعالی» در سرزمین رؤیاهای گویی خیلی عجیب و ناممکن به نظر می‌رسد. اما در زمان‌های گذشته مردم رؤیاهای خود را «دیدار با خدایان» می‌نامیدند. آن‌ها همراه دعا و نیایش از خداوند می‌خواستند تا خوابی را برای راهنمایی و هدایت آن‌ها بفرستد. آن‌ها بسیاری از تصمیم‌گیری‌های خود را منوط رسیدن رؤیایی از جانب خدا می‌دانستند.

از نظر روان‌شناسی نوین، خواب‌ها می‌توانند فرد را به موفقیت‌های زیاد برسانند و رؤیاهای اکثر آن مردم را رؤیاهای مستقیم می‌دانند و معتقدند تعداد کمی از آن‌ها قابلیت خواب آفرین شدن داشتند. روان‌شناسان نوین می‌گویند که آن مردمان اعتقاد داشتند که خواب آفرین پدیده‌ای خارج از وجود آن‌هاست؛ در حالی که خواب آفرین درون فرد است. در واقع خواب آفرین خود فرد است. زمانی که کسی هویت واقعی خود را پذیرفت، خواب آفرین می‌شود.

روان‌شناسان نوین کیستند؟

از سال ۱۹۷۱ هشت روان‌پزشک به ایجاد یک کانون روان‌درمانی همت گماشتند و در آن محل به بررسی و تحقیق در مورد روش‌های جدید معالجه

پرداختند. آن‌ها در آغاز، نظریات و فرضیات، مشخص و به‌خصوصی در رابطه با این که چه باید بکنند و چگونه رؤیاهای آن‌ها را به گونه‌ای متفاوت از دیگر روان‌کاوان بررسی کنند، در ذهن نداشتند. بلکه روش آن‌ها این بود که موضوعات مختلف را اول بر روی خودشان تجربه می‌کردند، سپس به مرور تجربیات و نقطه نظرات را به بیماران خود منتقل می‌کردند.

بعد از مدتی که کلیه نظریه‌ها و باید و نبایدهای روان‌پزشکی را کنار گذاشتند، به این نتیجه رسیدند که نکته مهم این نیست که افراد سعی دارند چه بکنند، بلکه مهم این است که آن‌ها چه کسانی هستند و چه هویتی دارند. پس از آن، آن‌ها به وادی اصلاح و رفع بیماری رفتند، برای این کار اعتقاد به بیماری را کنار گذاشتند و به جای آن، به بیماران خود آموختند که چگونه زندگی خود را تغییر دهند و خود را متحول سازند.



پس از مدتی آن‌ها موفقیت‌هایی در کار درمان از طریق رؤیا به دست آوردند و معتقد شدند که به بزرگترین کشف تاریخ روان‌شناسی دست یافته‌اند و مدعی بودند که روش ابداعی آن‌ها، یعنی «راهکار خواب آفرین»، به رؤیای مستقیم منجر می‌شود. خواب دیدن مستقیم یک روش طبیعی برای فرد فراهم می‌کند تا به وسیله آن بتواند در زندگی کامل‌تر داشتن، به خود کمک کند. و از این طریق بتواند هم بر مسائل گذشته و مشکلات قدیمی خود چیره شود و هم از امکانات جدیدی برای دیدن رؤیاهای خود برخوردار گردد.

از نظر علم روان‌شناسی نوین، خواب دیدن مستقیم و راهکار خواب آفرین، جزو کشفیات این علم محسوب می‌شود اما به واقع آن‌ها یافتند، بازیابی و کشف مجدد پدیده‌ای است که از آغاز تاریخ و فرهنگ بشر وجود داشته است، قابلیت‌یست که به عنوان یک روش جهت کمک به انسان و تغییرات لازم در او، از زمان‌های ما قبل تاریخ نیز وجود داشته است.

راهکار خواب آفرین

روان‌شناسان نوین، «راهکار خواب آفرین» را روشی انقلابی می‌دانند که قادر است رؤیایها و احساسات فرد را به خدمتش درآورد. در واقع آن‌ها به وجود یک خواب آفرین (موجودی منفک از فرد) در درون فرد، که او را به خواب می‌برد، اعتقاد ندارند بلکه خواب آفرین را از فرایندهای روان‌شناسی می‌دانند. به گفته آن‌ها، آیین خواب آفرین پس از ظهور با زندگی فرد تلفیق و ممزوج می‌گردد، درست مانند حلقه‌های یک زنجیر که یک به یک ساخته می‌شوند.

آن‌ها به این نکته اشاره دارند که آیین خواب آفرین حاوی اصول خاص اعتقادی نیست که فرد را ملزم به پذیرش آن‌ها نماید، بلکه حاوی

دانشی است که او از تجربیات جدید خود به دست

می‌آورد. آن‌ها تنها راه یادگیری آیین خواب

آفرین را تجربه کردن آن دانستند.

عموم مردم بر این باورند که عنصر

ویژه‌ای در درونشان وجود دارد

که در ژرفای وجودشان پنهان

شده و آن عامل اصلی در

خواب دیدن است. این عنصر

ویژه، به عقیده روان‌شناسان

نوین، همان خواب آفرین است

که از مجموعه عناصر پنهان در

وجود فرد، رؤیاهایی می‌آفریند تا آن

عناصر پنهان را بیدار کند و در واقع داستان

رؤیا و شرح ماجرای آن، نقش فرعی دارند.

می‌پرد، روی تخت می‌نشیند و گریه را سر می‌دهد، با خواب آفرین روبه‌رو شده است. گرچه او می‌داند که اتفاقی افتاده اما قادر به درک و بروز احساساتش نیست و نمی‌تواند دانسته‌های خود را درباره او با دیگران در میان بگذارد، و تا زمانی که مجدداً به خواب رود و رؤیای دیگری ببیند، آن اتفاق را به صورت رازی در اعماق وجودش نگاه می‌دارد.

آن‌ها می‌گویند که هر کسی همان‌طور که خواب می‌بیند، زندگی می‌کند و

بالعکس، آن‌طور که زندگی می‌کند، خواب می‌بیند. همه افراد دارای یک روان

درمان شبانه هستند که به آن‌ها در زمینه احساساتشان کمک می‌کند، روان

شناسان نوین به این راهنمای شبانه، خواب آفرین می‌گویند.

به طور قطع هر کسی، زمانی که خواب آفرین به

سراغش می‌رود، از حضور او و کاری که انجام

می‌دهد، آگاه می‌شود ولی این نکته را باید

بداند که خواب آفرین کار چندانی نمی

کند، او فقط زندگی شخص را در

کامل‌ترین شرایط، آن‌طور که می‌تواند

بهترین باشد، نشان می‌دهد.

ریشه سنت‌های خواب آفرین را

می‌توان در این آواز سرخپوستی یافت:

بخواب، بخواب

در سرزمین رؤیایها، وجود رشد یافته‌ات

و خانواده آینده‌ات را پیدا کن

بخواب، بخواب



خواب آفرین کیست؟

از نظر روان‌شناسان نوین، خواب آفرین برای هیچ کس غریبه نیست. او از

آغاز کودکی دور و بر همه حضور دارد. مواقعی که کودکی یک مرتبه از خواب

منبع: علوم باطنی ۴ و ۵

عموم مردم بر این باورند که عنصر ویژه‌ای در درونشان وجود دارد که در ژرفای وجودشان پنهان شده و آن عامل اصلی در خواب دیدن است. این عنصر ویژه، به عقیده روان‌شناسان نوین، همان خواب آفرین است که از مجموعه عناصر پنهان در وجود فرد، رؤیاهایی می‌آفریند تا آن عناصر پنهان را بیدار کند و در واقع داستان رؤیا و شرح ماجرای آن، نقش فرعی دارند.

اعتقاد رویابینان کهن بر این است که

«زندگی انسان را رویاهای او می‌سازند و زندگی ما در این دنیا،

نتیجه‌ی رویاهایی است که می‌بینیم و می‌سازیم.»

مطابق این قانون می‌توان نتیجه گرفت که با تغییر رویاها

بتوان تغییراتی واقعی را در زندگی به وجود آورد.

استاد ایلیا «میم»



تفکر الگویاب

نویسنده: ح. س



انسان از بدو پا نهادن بر کره خاک، همواره مواجه با مسائلی بوده که بدون حل و عبور مناسب از آن‌ها ادامه حرکت و حیاتش ممکن نیست. برای حل این مسائل از ابزارها و قابلیت‌های مختلفی استفاده نمود که یکی از آن‌ها، قوه تفکر است. به عبارت دیگر با استفاده از ابزار شناخت و با قدرت تجزیه و تحلیل و درک مسائل به ارائه راه‌حل‌های متفاوتی پرداخته است.

در این میان به دلیل تنوع مسائل، انواع روش‌های تفکری استخراج شده است که یکی از آن‌ها، روش حل مسائل از طریق الگو و یا «تفکر الگویاب» است. در این شیوه، اعتقاد بر آن است که در پاره‌ای از مسائل زندگی (و نه همه آن)، می‌توان و باید از الگوها برای حل هرچه بیشتر مسائل استفاده نماییم.

کاربرد و استفاده از الگوها:

استفاده از الگوها، قدمتی به اندازه تاریخ زیستن انسان در زمین دارد. از زمانی که قابیل جسد بی‌جان برادرش هابیل را با تقلید از دفن یک پرنده توسط پرنده‌ای دیگر، در دل زمین جای داد، تا به امروز که طراحی بسیاری از ساخته‌های دست بشر با شبیه‌سازی نمونه‌های طبیعی «علم بیوترونیک» انجام می‌پذیرد، تفکر الگویاب در یک سیر تکاملی به مراحل و سطوح پیشرفته‌تری نائل آمده است. با الهام از نحوه مشاهده تمساح در زیر آب و شیوه ردیابی خفاش، اختراع پدیده‌هایی چون پریسکوپ و رادار، طراحی سازه‌هایی چون سقف ورزشگاه مونیخ با الگویبرداری از شبکه تارهای عنکبوت ساخت، سقف‌های سبک با الهام از برگ‌های گل نیلوفر، ردیابی هدف با استفاده از حرکت جمعی مورچه‌ها، تحقق بخشیدن به آرزوی بشر برای پرواز با مطالعه نحوه پرواز پرندگان

و اصول و قواعد حاکم بر طبیعت، شبیه‌سازی سلولی با استفاده از کُدها و الگوهای ژنتیکی، ساخت انواع روبات‌های هوشمند و موارد بسیار دیگر که به صورت مستقیم و غیرمستقیم از الگویبرداری در آن‌ها استفاده شده است. همه این موارد جایگاه استفاده از الگوها را در زندگی بشر نشان می‌دهد.

ضرورت استفاده از الگوها:

زندگی انسان ابعاد گوناگونی دارد. هر یک از این ابعاد نیز از پیچیدگی و تنوع مسائل خاص خود برخوردار است. علاوه بر آن،

الگوهاست. شناخت و فهم این الگوهای بنیادی، یکی از ابعاد دانایی و خردمندی محسوب می‌گردد.

مطابق با یک اصل کهن باطنی، آنچه در بالاست، در پایین است و آنچه در درون است، در بیرون است. می‌توان با شناخت پدیده‌های طبیعی به درک هدف خلقت انسان و آفرینش کائنات نیز نایل شد. شاید بتوان دعوت و توصیه خداوند به انسان در زمینه تعمق و تفکر در پدیده‌های آفرینش را اشاره‌ای به این مطلب دانست. شناخت الگوهای آفرینش موجب خواهد شد که طرح‌ها و راه‌کارهایی که براساس این الگوها ارائه می‌گردد در یک هماهنگی مستقیم با کل طبیعت قرار گیرد و جنبه‌های تخریبی و تعارض آن با قوانین طبیعت حذف شده و یا کاهش یابد.

در این صورت، علاوه بر تسریع در تحقق اهداف، خسارت‌ها و صدماتی که در حال حاضر از طریق انسان به طبیعت به صورت دانسته و ندانسته وارد می‌شود کنترل و محدود می‌شود و میزان هماهنگی با قوانین طبیعت افزایش می‌یابد.

تعریف الگو:

الگو عبارت است از طرحی کامل و پاسخ‌گو که جنبه کلی و فراگیر دارد و فارغ از محدودیت‌های زمانی و مکانی است در صورتی که شرایط مناسب در موضوع مورد استفاده قرار گیرد، هدف مورد نظر را تأمین می‌کند. شاخص بارز الگو، پرهیز از سعی و خطا و انجام کار با استفاده از حداقل صرف زمان و انرژی است.

تفاوت الگوبرداری و تقلید:

یکی از چالش‌های استفاده از الگوها، خطر افتادن در دام تقلید کورکورانه است. الگوبرداری یک امر خلاق

حرکت هماهنگ، به توجه کافی به هر یک از این ابعاد و عدم برهم خوردن تعادل، بستگی دارد. در این میان عنصر محدودیت زمان و انرژی برای پرداختن به این ابعاد، اهمیتی ویژه می‌یابد. چنان که عدم بهره‌وری مناسب از این انرژی و هرز رفتن آن ممکن است منجر به توقف در میان مسیر حرکت شود.

یکی از کارکردهای استفاده از الگو، پرهیز از هدر رفتن زمان و انرژی است. در مبحث الگوها، این دیدگاه وجود دارد که بسیاری از راه‌حلهایی که به دنبال آن هستیم، وجود دارد و کفایت تا به صید، شناسایی و استخراج این روش‌ها پردازیم. به‌خصوص در عصر فعلی، در بسیاری از زمینه‌های علمی و مدیریتی و تکنولوژیکی، افرادی شماری در کشورهای مختلف با بهره‌گیری از آزمایشگاه‌های مجاز و تجارب عملی به‌دست آمده، روش‌های مؤثر و کارآمدی برای حل مسائل خود یافته‌اند. هوشمندانه‌ترین کار، آن است که الگوهای بهینه، شناسایی گردند و کار را از جایی آغاز کنیم که دیگران تمام کرده‌اند. این کار منجر به آن خواهد شد که ره صدساله‌ای را که دیگران طی کرده‌اند با مدت زمان بسیار کوتاه‌تری طی نماییم. هم‌چنین با تسلط بر روش‌های تفکر الگویاب می‌توانیم بسیاری از فعالیت‌های جاری را الگومند کرده و از آن‌ها برای بهبود سایر فعالیت‌ها، استفاده کنیم. به عبارت دیگر می‌توانیم بسیاری از فعالیت‌های تکرارپذیر خود را فرموله کرده و به جای صرف زمان و انرژی برای حل چند باره یک مسئله، یک باره آن‌ها را حل کرده و در مراحل بعدی از الگوها و فرمول‌های تهیه شده بهره بگیریم و انرژی ذهنی را صرف حل مسائل پیچیده‌تر و مهم‌تر زندگی نمائیم.

الگوبرداری از آفرینش، منبع استخراج الگوها برای بشر می‌باشد. به‌طور کلی می‌توان گفت طبیعت مادر الگوهاست. در هستی الگوهای بنیادی وجود دارد که مجموعه حرکات و توقف‌هایی که در جهان صورت می‌گیرد براساس این

از زمانی که قابیل جسد بی‌جان برادرش هابیل را با تقلید از دفن یک پرنده توسط پرنده‌ای دیگر،

در دل زمین جای داد، تا به امروز که طراحی بسیاری از ساخته‌های دست بشر با شبیه‌سازی

نمونه‌های طبیعی «علم بیوترونیک» انجام می‌پذیرد.

و هوشمندانه است. در شرایطی که می‌خواهیم از یک الگوی موفق که در پاره‌ای از مسائل پاسخ‌گو بوده و نتیجه مثبتی دربرداشته است، برای مسئله دیگری استفاده کنیم لازم است با توجه به شرایط مسئله جدید، آن را شبیه‌سازی کنیم. در صورتی که مرحله شبیه‌سازی انجام نشود و تنها در این کار تقلید شود، امکان حصول به نتیجه، دور از دسترس خواهد بود و چه بسا خسارات جبران‌ناپذیری نیز از خود به‌جا بگذارد.



نگاه یک متفکر الگویاب به مسائل چگونه است؟

از زاویه یک الگویاب و یک الگوساز، هر پدیده‌ای حاوی درس‌ها و ایده‌هایی برای حل برخی از مسائل است. در واقع می‌توان ابتدا نیاز را معلوم کرد و برای پاسخ اقدام به یافتن الگویی مناسب برای پاسخ‌گویی به آن نمود. از طرفی نیز می‌توان به صورت آزاد، اقدام به الگویابی و الگوسازی از مشاهدات و نیازهای اطراف نمود.

در تفکر الگویاب، شناخت ساختارها و اجزا، نحوه ارتباطی که این اجزا (درونی) با هم دارند و نوع ارتباطی که با محیط بیرون برقرار می‌سازند و نظمی که کل فرآیندها را در ساختاری هماهنگ انسجام می‌بخشد، اهمیت می‌یابد.

البته همواره بدین‌گونه نیست که الگو را در خارج از مسئله یافت بلکه از داخل مسائل نیز می‌توان به استخراج الگو پرداخت یا این‌که روند حل مساله را با توجه به شرایط مسئله الگومند نمود.

در واقع ذهن یک متفکر الگویاب مملو از چنین موضوعاتی است: ساختار کهکشان‌ها، تغییر فصل‌ها، روندهای تولد و مرگ، تکثیر تک سلولی‌ها، چرخش زمین حول محورش، ساختار منظومه شمسی، نحوه زندگی مورچه‌ها و زنبوران عسل، دنیای مرموز درون اتم‌ها، ساختار ژن‌ها و قرارگیری آن‌ها بر روی کروموزوم‌ها، رموز موفقیت انسان‌های برجسته، سیر تکاملی و تدریجی زندگی انسان در تاریخ و الگوهای تاریخی، نحوه سازماندهی حکومت‌ها، روش‌های متفاوت کاهش مصرف انرژی در کشورهای مختلف، انواع روش‌های معتبر مدیریت و سازماندهی و...

در همه این‌ها پاسخ‌های جالبی وجود دارد و متفکر الگویاب تنها باید این ساختارها و ارتباطات را شناسایی کند و با توجه به شرایط مسئله خودش، «شبیه‌سازی کند». علاوه بر آن می‌توان به الگوها نگاهی ظاهری و یا باطن‌گرایانه داشت. اگر با دیدی ظاهرگرایانه به الگوهای جهان خلقت نظر افکنیم به دستاوردهایی در جهان ظاهر می‌رسیم. دستاوردهایی همچون ساختارها و چگونگی عملکرد. اما اگر با نگاهی باطن‌گرا و مفهوم‌یاب به غور و تفحص در الگوهای هستی پردازیم به دنیای معنای بنیادین قدم خواهیم گذاشت...

منبع: ماهنامه علم موفقیت شماره ۱

در مبحث الگوها، این دیدگاه وجود دارد که

بسیاری از راه‌حل‌هایی که به دنبال آن هستیم، وجود دارد

و کفایت تا به صید، شناسایی و استخراج این روش‌ها پردازیم.



الگوهای موفق در هر زمینه‌ای راهی را طی کرده‌اند که احتمالاً شما در آن
زمینه می‌خواهید طی کنید. بنابراین بهتر است از محصول نهایی استفاده کنید.
تا حد امکان و بنابر لزوم از شبیه‌سازی الگوهای موفق مربوط به کار خود استفاده کنید.

استاد ایلیا «میم»

قربانی واژه‌ها نشوید

نوشته: فاطمه زندی

ولی به دلیل شرایط خاص سیاسی و فرهنگی آمریکا و به‌طور کلی غرب (که با شرقی‌ها متفاوت است) عملاً از تیپ و پوشش آنان بهره‌برداری تبلیغی و تجاری شد، طوری که تا سال‌ها مدل و الگوی بسیاری از جوانان سراسر دنیا شدند. البته این‌طور نسبت دادن‌ها به سادگی هم میسر نیستند و دست‌مایه‌های لازم خود را می‌طلبند. در مثال فوق لازم است کسی که انگ رپ یا هیپی به او زده می‌شود، حداقل از نظر ظاهری یا رفتاری چیزی بروز داده باشد که امکان

گروه‌های «هیپی» و «رپ» در دهه ۱۹۸۰ با هدف اعتراض به جامعه مصرف‌زده و سرمایه‌داری آمریکا و نژادپرستی پدید آمدند. روش اعتراض آنان در پیش گرفتن زندگی بسیار لاقیدانه‌ای بود که در گفتار، رفتار و پوشش و فرهنگ درون گروهی آنان کاملاً نمود می‌یافت. نوعی بی‌نظمی و بی‌قاعدگی شدید که تبعاً به انحرافات اخلاقی زیادی منجر گشت. از ویژگی‌های بارز این گروه و بسیاری از گروه‌های مشابه در آمریکا و سایر جوامع غربی، این است که دور از



اجتماع و در ضدیت با قوانین آن قرار می‌گیرند. آن‌ها به قواعد، عرف‌ها و سنت‌های اجتماعی و حتی اعتقادی پذیرفته جامعه، آشکارا پشت می‌کنند طوری که رفتارهای ضد اجتماعی‌شان منجر به رویارویی آن‌ها با سایر اعضای جامعه می‌گردد.

به علاوه پیشرو و مراد آن‌ها تعیین‌کننده مطلق ایدئولوژی و استراتژی و عمل‌کرد آن‌هاست.

این برچسب خوردن برایش ایجاد شود. به مجموعه فرآیند بالا «جنگ واژه‌ای» گفته می‌شود. جنگ واژه‌ای یکی از روش‌های جنگ روانی است و «جنگ روانی به‌طور کلی استفاده برنامه‌ریزی شده از تبلیغات و اعمالی است که با هدف تأثیر بر نظرات، احساس‌ها، باورها و رفتار طرف مقابل؛ چه دشمن و چه دوست انجام می‌شود». در این بازی موفقیتی ابزار اصلی فریب، دروغ، ریا، نفاق، تهمت، شایعه، جوسازی،... و خلاصه هرگونه رذالتی است که از دست انسان، (بیخشید) از ذهن و روان انسان برمی‌آید. در جنگ واژه‌ای، یک نفر برای آن که زیر آب شما را بزند براساس آن‌چه از گفتار و یا رفتار شما می‌داند ویژگی‌ای را انتخاب می‌کند، بعد به سراغ فرهنگ لغت می‌رود تا واژه‌ای را پیدا کند که هم خانواده این ویژگی، ولی از نظر بار معنایی درست در نقطه مقابل آن باشد. بعد هم این‌جا و آن‌جا، واژه‌ای را که در

او به طرق مختلف نظیر نصب عکس و پوستر و خواندن سرود و دادن شعار، مورد ستایش قرار می‌گیرد. از همه چشمگیرتر، مناسک و آداب یکسان بین اعضاست. آن‌ها عملکردهای کاملاً یکسان و مشابهی را حتی در جزئی‌ترین موارد ظاهری، از لباس پوشیدن تا آرایش موها و... مورد استفاده قرار می‌دهند. اعضا این نوع دسته‌ها، از پیشرو و مبدع گروه خود، اطاعتی اجباری و کورکورانه می‌کنند و بعد از پیوستن به گروه، در اندیشه تحلیل و نقد فعالیت آنان نیستند و هوشیاری خود را کاملاً از دست می‌دهند. حالا فرض کنید در یک میدان رقابتی بین گروه‌ها یا افشار قانونمند آمریکا، به کسی یا گروهی نسبت «رپ» یا «هیپی» داده شود، آن وقت است که او به عنوان فردی ضد نظم و قانون شناخته شده و تمام ویژگی‌های غیراخلاقی هیپی‌ها و کلاً ایرادات وارد بر آن‌ها به او نسبت داده می‌شود. اگر این اتفاق در اغلب کشورهای جهان سوم بیفتد این فرد حتی از جامعه هم طرد می‌شود،

در جنگ واژه‌ای، یک نفر برای آن که زیر آب شما را بزند براساس آنچه از گفتار و یا رفتار شما می‌داند ویژگی‌ای را انتخاب می‌کند، بعد به سراغ فرهنگ لغت می‌رود تا واژه‌ای را پیدا کند که هم خانواده این ویژگی، ولی از نظر بار معنایی درست در نقطه مقابل آن باشد. بعد هم این‌جا و آن‌جا، واژه‌ای را که در فرهنگ لغت پیدا کرده به شما نسبت می‌دهد.

ناحق هم استفاده کند برایش فرقی نمی‌کند. آشنایان و اطرافیان، همکاران، هم صنفی‌ها، گروه‌ها و دسته‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی،... و دول مخالف و متخاصم، هر کدام به فراخور قدرت و شأن خود می‌توانند از این روش برای خراب کردن طرف مقابل استفاده کنند. تصور کنید کسی قصد کند شما را از حیث اجتماعی و در بین کسانی که به شما اعتماد دارند، بی‌اعتبار کند. آن وقت با ابزاری ریزبین و درشت بین، پا به پای شما حرکت می‌کند تا از صنف بهانه‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، چیزی مناسب را پیدا کند و با استفاده از یکی از طرق جنگ واژه‌ای، آن را مستمسک خارج کردن شما از میدان کند. برای مقابله درست با این جدال موفقیتی (از نوع سیاه) شناخت عبارات و واژه‌ها و کسب اطلاع از مفاهیم آن‌ها، به دور از فریب‌ها و دروغ‌ها راهی است که ورود القائات ناصواب به ذهن را متوقف می‌کند. با افزایش شناخت هر چه بیشتر از فرایندها و نیات پشت پرده افراد و حربه‌های جنگ روانی می‌توان درباره اتفاقات و القائات اطراف صحیح‌تر تصمیم‌گیری کرد و کمتر قربانی بازی واژه‌ها شد. قبلاً اعتراف کرده بودم که هر وقت می‌خواهم از موفقیت بنویسم ذهنم ناخودآگاه به سراغ موضوعاتی می‌رود که نام «موفقیت سیاه» را بر آن‌ها گذاشته‌ام چرا که این نوع موفقیت با روش‌های سیاه به دست می‌آید و انتهای راه آن نیز به تاریکی ختم می‌شود. آن موقع حوزه گفتار را به فریب و ریا محدود می‌دیدم و امروز به نظرم باید از مجموعه حقه‌های سیاه موفقیتی حرف زد که می‌توان نام جنگ روانی را بر آن‌ها گذاشت. امیدوارم از این راه‌ها موفق نشوید ولی در هر صورت بدانید اگر یکی از این راه‌ها را برای موفقیت انتخاب کرده‌اید، آخر و عاقبت ندارد!

منبع: علم موفقیت ۱۹

فرهنگ لغت پیدا کرده به شما نسبت می‌دهد. به‌عنوان مثال فرض کنید یکی از همکارانتان در یک سفر شغلی با شما همراه باشد و آدم ولخرجی هم باشد. اگر شما بر خلاف او اهل ولخرجی نباشید و اگر او نگران باشد که بعداً در اداره و بین همکاران، ولخرجی‌اش را برملا کنید و اگر آن قدر بدجنس باشد که بخواهد پیشاپیش با یک روش سیاه موفقیتی از خودش دفاع کند، در فرهنگ لغت واژه «خسیس» را انتخاب کرده و به محض بازگشت، از خست‌های زیاد شما در طول سفر برای همکاران مشترک می‌گوید. یک نوع جنگ واژه‌ای دیگر که خیلی رذیلانه‌تر است، مترادف و هم‌معنی کردن کلماتی است که دارای معانی متضاد، متفاوت و یا مختلف هستند به قصد تخریب شما و خارج کردن شما از میدان. مثال آشکار این مورد، به روشی که مخالفین انبیاء و اولیاء الهی در برابر آنان پیش گرفتند مربوط است. انبیاء و اولیاء الهی برای اثبات حقانیت خود به مردم، از معجزات و کراماتی برخوردار بودند. این معجزات و کرامات هماهنگ با شرایط هر جامعه و دوره، متفاوت بود مثل سرد شدن آتش بر ابراهیم (ع)، ازدها شدن عصای موسی (ع) و درخشیدن دست‌هایش زمانی که آن‌ها را در گریبان خود قرار می‌داد، شفای بیماران لاعلاج و حتی زنده کردن مردگان توسط مسیح (ع) و قرآن که معجزه جاوید پیامبر اسلام است. در همه این ادوار، مخالفین با به کار گرفتن روش جنگ واژه‌ای، برای بی‌اعتبار کردن این نشانه‌ها، آن‌ها را سحر و جادو می‌خواندند... و درباره موسی هنگامی که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم؛ سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت: «این مرد یا ساحر است یا دیوانه!» (سوره الذاریات آیه ۳۸ و ۳۹)

این روش نامبارک، حوزه عملکردی وسیعی دارد. وقتی کسی به ناحق سر مخالفت بردارد و بخواهد از روش‌های

این روش نامبارک، حوزه عملکردی وسیعی دارد. وقتی کسی به ناحق سر مخالفت بردارد و بخواهد از روش‌های ناحق هم استفاده کند برایش فرقی نمی‌کند. آشنایان و اطرافیان، همکاران، هم صنفی‌ها، گروه‌ها و دسته‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی،... و دول مخالف و متخاصم، هر کدام به فراخور قدرت و شأن خود می‌توانند از این روش برای خراب کردن طرف مقابل استفاده کنند.



اگر در برابر منافق و نفاق و تفرقه کاری نکنی، کار تو نفاق است و تو منافقی.
خاموشی در برابر نفاق حمایت از جریان نفاق و آلوده شدن به آن است. تو یا حامی حقی یا بر ضد حقی.
حد وسطی بین حق و باطل نیست. به این دلیل است که محافظه کاری انسان غالباً او را به نفاق آلوده می کند.

استاد ایلیا «میم»

با ما در تماس باشید

masterelia.org

fb.com/PeymanFattahi.EliaRamollah